



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱



## بسمه تعالی

مجموعه حاضر، گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴ جلسه، از تاریخ ۱۳۶۶/۰۱/۳۰ الی ۱۳۶۶/۰۲/۰۸ به بحث پیرامون «بیان تمثیلی از مدل سرمایه‌داری و مقایسه آن با مدل اسلامی» پرداخته است.

اهم مسائل مطرح شده در این بحث ناظر به:

۱. بیان تمثیلی از مدل سرمایه‌داری و مقایسه آن با مدل اسلامی

۲. اقتصاد پول و جایگاه آن در نظام سرمایه‌داری

است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی



## فهرست:

۷.....	جلسه ۱
۱۹.....	جلسه ۲
۳۱.....	جلسه ۳
۴۵.....	جلسه ۴



## موضوع بحث: بیان تمثیلی از مدل سرمایه‌داری و مقایسه آن با مدل اسلامی

حجه الاسلام و المسلمین حسینی: مطلبی را که در این دوره از بحث به عنوان موضوع قرار می‌دهیم این است که ابتدا بدانیم با چه روشی می‌خواهیم تحلیل کنیم؛ یعنی اسم این روش تحلیل‌مان، روش تحقیقات تطبیقی است. غرض از روش تحقیقات تطبیقی این است که ما در هر چیزی که می‌خواهیم وارد شده و مشغول تطبیق بشویم، اولاً آیا عملیات تطبیقی ضرورت دارد یا نه؟ حتماً می‌گوئیم که یک ضرورت انکار ناپذیر است. برای چه می‌گوئیم انکار ناپذیر است؟ برای این که هر مبنایی در جهت خاصی که آن مبنا بوجود آمده است یک ظرفیت، توان و قدرت عملکرد دارد؛ یعنی مفروض اول ما اینست که علم دارای یک تاریخ تکامل است ولی منحصر به هیچ گونه دانش دیگری نسبت. بشر در نیازمندیها و حل نیازندهای قدرت تکامل دارد. بنابراین فرض که بشر قدرت تکامل داشته باشد؛ یعنی برایش تطرق احتمال و جمع بندی جدید پیدا بشود و برایش حرف جدید ضروری باشد، منحصر به این نیست که رشد فقط در یک جهت باشد بلکه در همه جهت‌ها رشد است هم جهت کفر، هم ایمان و هم التقاط، در همه جهت‌ها، یک امر قطعی است، آن تکامل پذیری آن جهت است (این مفروض اول ماست)؛ یعنی بشر تا وقتی که دارای قدرت تطرق احتمال است، در هر راهی که افتاده باشد و هر راهی را که اختیار کرده باشد، در آن راه مرتباً می‌تواند رشد بکند. بعد از این فرض، باید توجه به این نکته داشته باشیم. که جهت‌های متضاد در عینیت روبروی هم قرار دارند و قدرت ارزیابی هر دو طرف برای هر جهت متضاد لازم و ضروری است؛ یعنی لازم است مثل دو لشکر نظامی که قدرت عملکرد تئوریک هر کدام که روبروی هم هستند، قابل شناسائی باشد. یک روش لازم است برای این که سیر تکامل تئوریک و تکامل کارآمدی آن مشخص شده و بشود اطلاعاتی را که ما از دو طرف، موضوع ارزیابی قرار داد. روش تطبیق، تطبیق و مقایسه مبانی مسائل و کارآمدهاست؛ یعنی در حقیقت مسائلی که بتواند بر روی یک مبنا طرح بشود چه مسائلی هستند، و اصولاً چه مسائلی نمی‌توانند موضوعاً بر روی یک مبنا طرح بشوند؟ و بر اساس یک مبنا خروج موضوعی پیدا می‌کند و بعد مسائل جدید و روابط جدید، کارآمدی جدی را می‌دهید.

کارآمدی جدید یعنی چه؟ یعنی حل نیازمندیها متناسب با مرحله تکامل. برای این مطلب لازم استبه صورت سازمانی ضرورت دارد هر یک از علوم تحت ارزیابی قرار بگیرند تا یک صورت مسئله و نیازی که در جامعه حل نشده یا خود نیاز تولید نشده است، قابلیت داشته باشد که ارتباط آن با مبنا مشخص بشود؛ یعنی یک سؤال قبل از این که به صورت سطحی به بن بست توجه بشود، یا به تکامل نیاز توجه بشود، باید به صورت عمیق این قابلیت را داشته باشد که سؤال روی مبنا برود. برای این که یک سؤال را روی مبنا ببریم، این روش تحقیق

تطبیقی لازم است. پس ضرورت روش تحقیقات تطبیقی، برای توسعه کارآمدی اجتماعی است. برای دستیابی به توسعه کارآمدی اجتماعی تحقیقات، از تحقیقات اجتماعی است.

در اینجا مسلماً توسعه تفاهم یکی از مطالبی است که ممکن است به دست بیاید و ضرورتاً به دست می‌آید و بالاتر از توسعه تفاهم، ارتباط علوم به همدیگر و در جریان توسعه تحقیقات هر احتمالی را از هر علمی که در نظر بگیرید باید قابلیت ترجمه به بستر علم دیگر و سپس به مبنای علم دیگر لازم است باشد؛ یعنی به بستر عملکرد آن و طرح نیاز جدید و بعد به مبنای آن و ارزیابی کارآمدی آن در پاسخگوئی. روشی را که ما در اینجا موضوع بحث قرار دادیم (روش تحقیقات تطبیقی) یک فهرست و خلاصه‌ای را برای علم اصول تنظیم کرده‌اند. ولی عمدتاً این اموری را که می‌گوئیم، ضرورت کار است. برای ارزیابی هر علم ما این سه امر را ضروری می‌دانیم.

۱ - زبانی که علم به آن زبان بیان شده است، حالا به هر زبانی که باشد (عربی، انگلیسی، فارسی و ...) آن زبان طبیعتاً یک مفرداتی دارد که ما باید در مرحله تجزیه، مفردات آن را بشناسیم. سپس باید ترکیب آن مفردات را بشناسیم و بعد سیاق آن و مجموعه سازی از ترکیبات که ترکیب می‌شود. (سیاق = ترکیب ترکیب) باید شناخته شود. تا این مرحله کار را ارزیابی ادبی می‌نامیم به هر زبانی که یک علم دارد انجام می‌گیرد. از این سطح که بالاتر می‌رویم یک « تجزیه مفاهیم » و یک « ترکیب مفاهیمی » داریم و یک « ترکیب ترکیبی » داریم که استنتاج است. منطق هر علم باید شناخته بشود و منطق زبان مفهومی علم است، نه زبان گفتاری و نوشتاری. در زبان مفهومی یک تعاریفی وجود دارد که به منزله مفردات است - متناظر با مفردات است - یک احکامی است که متناظر با ترکیبات است و یک نظام احکام است، که در این سه بخش زبان مفهومی یا منطقی یک علم تمام می‌شود. هم چنین یک سطح سومی است که زبان اصطلاحی خود آن علم است، آن دو زبان قبلی لازم نیست انحصار به یک علم داشته باشد، ولی ضرورت دارد که هر علم به آنها مسلح باشد. زبان اصطلاحی، یک علم را خاص می‌کند، و باز آن هم برای خودش مفردات دارد؛ یعنی تعاریف دارد (تعاریف اصطلاحی یا مصطلحات)، یک ترکیبی دارد که مربوط به احکام اصطلاحات می‌شود و یک نتایجی دارد که در حقیقت ترکیب ترکیب احکام و نظام اصطلاحات است. (در کنار این عنوان؛ یعنی اصطلاحات یک علامتی بگذارید چون این موضوع خودم است و آن را تشریح کنید. تشریح نتایج یا نظام اصطلاحات، محصولات یا احکام هر علم نسبت به موضوعات مطرح شده در آن علم می‌باشد. بنابراین ما باید این چند کار را در هر علم انجام بدهیم تا بتوانیم مطلب مورد نظر را به دست بیاوریم. اگر توانستیم این سه سطح را تجزیه کنیم، باید به سه موضوع دستیابی پیدا کنیم (که حاصل کار تطبیق است؛ یعنی نتیجه‌ای که باید در تطبیق به دست بیاید) :

۱ - قدرت شناسایی محصولات.

۲ - شناسایی استدلال نسبت به محصولات.

۳ - شناسایی مبنای استدلالها.



این سه حاصل باید به سهولت امکان پذیر باشد، بعد باید در سیر بحث بتوانیم بگوئیم مبنای علم اصول در زمان صاحب معالم چه بوده است؟ ممکن است به نظر بیاید که آن مبنا تا زمان مرحوم آخوند یکی بوده و لکن چه تعریفی از مبنا بوده که گستردگی استدلال را ایجاد کرده است؟ بنابراین سیر تعاریف مبنایی یا حدود اولیه و واحکام موضعه، بر اساس حدود اولیه و اصول موضعه و تغییراتی که در این دو واقع می شود باید ثمراتش را در استدلالها و در گستردش موضوعاتی که در آن علم قابلیت طرح پیدا کرده است، ملاحظه کرد تا از این سه مطلب به یک نتیجه برسیم. و آن نتیجه این است که:

۱ - جریان تکامل نیازمندیها.

۲ - قدرت حل و پاسخگوئی به آن.

۳ - قدرت ایجاد نیازمندیهای جدید.

(یعنی به دست گرفتن جریان تکامل و حضور در تولید جریان تکامل) چگونه انجام می پذیرد؟ یعنی یک وقت پاسخگوئی به مسائل مستحدثه در هر علم است و یک وقت هدایت یک علم که حتماً باید علوم از زمان پیدایش آثار عینی؛ یعنی نیازمندیها (لااقل بر مبنای ما) جلوتر باشند و امکان هدایت آنها و ولایت و سرپرستی آنها پیدا بشود. این سیری است که ما باید برای توسعه تفاهم اسلامی به آن پای بند باشیم.

حالا در مورد موضوع خاصی که خود ما می خواهیم بحث کنیم؛ یعنی اگر ما در مورد اینها یک دسته بندی انجام بدهیم، در ابتدا موضوع بحث هر علم صرف نظر را جهت گیری این است که میزان کارآمدی خود آن علم چیست و در هر جهت، چقدر کار آمدی دارد آیا پاسخگوی به مسایل مستحدثه است؟ یا مثلاً این علم به یک صورت انفعالی و نسبت به پیدایش نیازهای اجتماعی پیدا شده یا اینکه خیر، پیدایش نیازمندیها را سرپرستی کرده است و خودش محصول یک نیازمندی مرتبه بالاتر بوده و پیدای نیازهای پایین تر را سرپرستی کرده است؟ خلاصه وضعش چگونه بوده است؟ یعنی شناسایی درست یک علم ابتدائاً این نحو است که آیا نسبت آن به نیازمندی چگونه است؟ اولاً قدرت پاسخگوئی دارد یا ندارد، ثانیاً اگر قدرت پاسخگوئی دارد، اول نیاز درست شده بعد این علم درست شده یا این که خیر این علم خودش ایجاد نیاز کرده است، ایجاد نیاز در علم خودش می کند یا در علم مادون می کند و بعداً خودش به تبعیت نیاز علم ما فوق پیدا می شود، خلاصه وضعیت آن چگونه است؟

این معنای تطبیقی را که در اینجا می گوئیم، سیر تکامل آن علم را در جهت خودش بیان می کنیم. در اینجا مفهوم نقدی که دارد این است که برای همان جهت (چه کفر و چه اسلام) این توانایی و ناتوانایی اش چقدر است، معنای نقد را که می گوئیم همین است. توانمندی یا ناتوانایی یک علمی در جهت خاصی که برای او تأسیس شده است به چه میزان است؟ این اشراف بر آن علم را نتیجه می دهد.

پس حاصل کار، توانمندی یا نارسائی؛ یعنی جهات مثبت و منفی هر علم (و در حقیقت هر تئوری و هر تعریف علمی) را از نقطه نظر کارآمدی عینی، ارزیابی و شناسایی کنیم معنای تطبیقی که دارد، در چند سطح می گوئیم:

۱ - تطبیق مبانی یک علم، بهم در جریان تاریخ ما باید روشن باشد که هر مبانی که آمده نسبت به مبانی قبلی آن چه تفاوت‌هایی پیدا کرده است و چه کارآمدهایی دارد. تطبیق به مبانی تئوریک و نظری همان علم در دورانهای قبل یا اگر در یک زمان هم چندین نظریه باشد تطبیق بین نظریات و تعیین کارآمدی هر تئوری.

۲ - تطبیق یک تئوری یا چند تئوری به نیازمندیهای عینی و شناختن قدرت و توان پاسخگویی آن نسبت به مسایل عینی و نیازمندیها.

۳ - تطبیق به تکامل و قدرت ایجاد نیاز و طرح مسایل جدیدی که موضوع بحث جامعه نبوده است (منظور از تطبیقی که تا به حال گفته‌ایم، دوباره تطبیق کارآمدی در سطوح مختلف است).

اکنون یک پله بالاتر می‌آئیم و در این مرحله (که مرحله نقض است باید سعی کنیم چیزی را که شناختیم و تکامل و کارآمدی آن را هم می‌دانیم، ببینیم با جهت دیگر، از زیر بنا تا رو بنا چه درگیری خاصی دارد؛ یعنی در موضوع اختلاف نظر، مثلاً آن تئوری الحادی است و این تئوری الهی است لزوماً هم هنوز جواب مثبت نداریم و فقط این که میزان ایجاد مخاطراتی که یک تئوری نسبت به جهت دیگر اجتماعی می‌توان داشته باشد، چه اندازه است از ایجاد نیازمندیهای جدید اجتماع و از طریق طرح مسایل جدید و از طریق مبانی آن، که جهت مبانی در مسایل می‌آید (احکامی که نسبت به مسایل است) و مسایل هم ایجاد نیاز اجتماعی می‌کند یا حل نیاز اجتماعی می‌کند که در جریان حل آن هم باز نیاز جدید ایجاد می‌شود. در اینجا اگر جهت مخالف باشد چه خطری دارد؟ یعنی محدودیت‌های عینی یا نیازمندیها، محدودیت‌های نظری یا استدلالها، و محدودیت‌های انگیزشی یا جهت‌گیری‌ها، در مقابل جهت متضاد خود چه محدودیتی را ایجاد می‌کند؟ قبل از اینکه ما نظریه جدیدی داشته باشیم شناسائی این مطلب بسیار مهم است؛ یعنی به نظر می‌آید مدل اقتصادی موجودی که درست شده است قدرت به دست گرفتن آثار عینی را در خارج دارد؛ یعنی طرح نیاز جدید می‌کند برای مثال در زمان صد سال قبل یا در جوامعی که الآن تکنولوژی حضور جدی پیدا نکرده باشد، کمبود یک چیزهایی اصلاً احساس نمی‌شود، تلفن، رادیو، بلندگو، یخچال و امثال آن از جوامع اصلاً نسبت به آنها احساس نیاز نمی‌شود. در کلیه قسمت‌ها هم هست روابط عینی را که ما می‌گوئیم فقط به مسئله چشایی و بینائی و بویایی و امور حسی این دسته نیست، شما ساختارهای اداری را در نظر بگیرید. الان در یک روستایی که هنوز کالا به کالا معامله می‌شود این طرح چک کارت یا طرحی که بانک در شبانه روزی باز باشد مورد نیاز نیست، چون آنجا اصلاً مبادلات به آن صورت انجام نمی‌گیرد حتی معاملات درشت آنها هم که مثلاً صد خروار جو می‌دهد - طبق محاسبه‌ای که بین خودشان دارد - تعدادی گاو می‌گیرد، یا یک گاو می‌دهد، و وسیله گاو آهنی که برای شخم زدن هست می‌خرد الآن جاهایی است که حتی استخراج آهن در آن به صورت غیر صنعتی انجام می‌گیرد؛ یعنی به فضولات گوسفندان و پشگل شتر و مانند اینها کوره درست می‌کنند و سنگها را می‌چینند. و همانطوری که سنگ آهک را می‌پزند، سنگ آهن را هم می‌پزند در نهایت با یک پخت شدیدتری و با تنوزه بلندتری که اکسیژن را شدیدتر عبور می‌دهد، زیر آن چاله‌ای را که درست کرده‌اند مثل شیره‌ای که از خرما در می‌آید، آنجا

آهن خارج می‌شود، بعد به زحمت در کوره‌ها قسمت می‌کنند و می‌کوبند و وسایل ساده دستی خودشان را درست می‌کند خوب این که نیازی به تکنولوژی ندارد.

احساس نیاز هم نمی‌کنید. اما یک جاهایی وجود یک چیزهای منشأ پیدایش یکسری احساس نیازهای اجتماعی شده است، نه فقط به ابزارها بلکه ابزارهای اجتماعی؛ یعنی ساختارهای اجتماعی هم مورد نیاز شده است. این که ابتدا چه نیازی را در عینیت ایجاد کرده است؟ بعد که این نیاز ایجاد شده چه محدودیتهایی را برای یک جهت‌گیری می‌تواند ایجاد بکند؟ - خصوصاً اگر محدودیتهای نظری آن را هم ملاحظه کنید - گاهی به نظر می‌رسد که اینها به نفسه هیچ محدودیتی را ایجاد نمی‌کند ولی اینها یک بافت است، بافت آن یک نحوه تحرکهای عینی را می‌طلبد؛ یعنی مثل سخت افزار و نرم افزار یک دسته از امور را تسهیل می‌کند و یک دسته از امور را مقید می‌کند و نهایتاً از بافت نظری و استدلالی آن، از بافت عینی و محدودیت نظری که البته نوعاً کسی که قدرت مجموعه نگری و شناخت بافتهای نداشته باشد ابتدا این محدودیت را نمی‌بیند. بعد علی فرض این که بتواند ببیند خودش را در یک بن بستهای سخت استدلالی می‌بیند؛ یعنی چیزهای دیگر را غیر علمی می‌داند و فرض این که بتوان یک تئوری دیگر و یک استدلال دیگر ارائه کرد براحتی برایش طرح نمی‌شود. حالا اگر طرح هم بشود آن وقت این که تئوری باید بر اساس یک جهت‌گیری دیگری باشد تا انگیزش دیگری را توسعه بدهد برایش روشن نمی‌شود، این امر الهی است. طبیعتاً مفهوم این که مخاطرات یا محدودیتهای عینی، نظری و انگیزشی ایجاد کند، تولید یک تئوری بر اساس یک جهت‌گیری انجام می‌گیرد که برای این جهت کارآمدی دارد و برای جهت مقابل آن محدودیت ایجاد می‌کند. این شناخت نقض است؛ یعنی مرحله‌ای است که اگر ما توانستیم ابتدا ارزیابی مرحله نقد را تمام کنیم و بعد توانستیم درگیری آن را با جهت مقابل از آثار عینی به آثار نظری و از آثار نظری به جهت‌گیریهای روحی و اخلاقی؛ یعنی نظام حساسیتهای اخلاقی، تمام بکنیم، معنایش این است که حالا دیگر نقد تمام شده و نقض هم شده است یعنی معلوم شده که این دشمن است و به درد دوست نمی‌خورد. چرا لقب نقض به آن می‌دهیم؟ این که عینی است و این که معنای نبودن نیست، معنای نبودن برای ماست. معنای ضد بودن این جهت نسبت به ما، احد التقيضين نسبت به نقیض آخر نمی‌توانند جمع بشوند (التقيضان لا يجمعان) نقض می‌کند و می‌شکند. این بیاید مرتباً محدودیت را توسعه می‌دهد تا آنجایی که در جریان تکامل برای شما چیزی باقی نمی‌گذارد. یعنی؛ مرتب شما را منزوی و سلطه خودش را گسترده‌تر می‌کند اگر این مرحله در هر علم تمام شد، طبیعی است که جای طرح به صورت واقعی مطرح می‌شود. در اینجا نکته مهمی است که باید مورد توجه قرار بدهید، در علوم که در جهت خودمان هستند (چون این مربوط به جایی است که مخاطره باشد) در علوم که در جهت خودمان بودند نمی‌توانیم به این معنا معنی نقض را بیاوریم بلکه فقط ناتوانی را نسبت به جریان تکامل ذکر می‌کنیم و نقد ما منشأ این می‌شود که بفهمیم اکتفاء به سطح قبل متناسب با تکامل نیست و کارآمدی ندارد اولاً پاسخگو نسبت به نیازها باشد، و ثانیاً نمی‌تواند رهبری آن علم را به دست بگیرد و لذا مجبور است که از طرف ضد آسیب پذیر باشد. چون قدرت دفاعی ندارد و آسیب پذیری آن مرتباً بالا می‌رود شما به آن می‌گویید نقض شد؛ یعنی این ابزار، ابزاری نیست که بشود به

وسیله آن مقابله کرد و یا حتی دفاع خوبی کرد. این پایگاه دیگر پایگاهی نیست که از آن بتوان با کفار بجننگید. پس معنای نقضی آن عبارت از اثبات نا کارآمدی در جریان تکامل در برابر دشمن است. پس مرحله نقض یا خود دشمن است یا ناکار آمدی در برابر موضعگیریهای دفاعی و تهاجمی نسبت به دشمن است. اگر معلوم شد یک علم قدرت تهاجم که ندارد قدرت دفاع هم ندارد، این باز معنایش این است که هر چند این علم مال خودمان جهت خودمان باشد، اما دشمن آن را شکسته است در اینجا نقض دو سطح دارد: یک سطح تهاجم و یک سطح تدافع، اگر قدرت دفاعی هم ندارد این مطلب تمام می شود که دشمن این را شکسته و ما با چیزی که دشمن آن را شکسته است نمی توانیم کار کنیم، پس باید دنبال ابزاری برویم که حداقل قدرت دفاع و حداکثر، قدرت تهاجم داشته باشید. قدرت تهاجم را هم زمانی دار است که بتواند رهبری تکامل را به دست بگیرد.

مهندسی حسینی: آیا بهتر است ما علم اقتصاد را کلاً مورد نقد و نقص و طرح قرار بدهیم یا مدل برنامه توسعه را؟

ج) مهمترین مطلبی که هست این است که اصولاً مدل به چه وسیله و برای چه چیزی درست می شود؟ همیشه یک تصمیم گیران سیاسی در یک کشور هستند که آن نظام سیاسی باید معیشت و تکامل زندگی مردم را اداره کند، مدل توسعه را که آوردند، تغییر ساختارهای اجتماعی بر اساس این مدل طراحی می شود. اول تغییر تخصیصهاست؛ یعنی مدل در ساده ترین و عامیانه ترین کار می گوید تخصیصها را چگونه انجام بدهید. ولی اگر مقداری پیچیده تر به مدل دقت کنید می گوید کدام ساختارها باید تخفیف بشوند کدام ساختارها باید قوی و فربه شوند و کدام ساختارها باید ایجاد بشوند.

در تعریف تکامل و توسعه خود آنهایی که مدل را درست کرده اند آن را به این نحو تعریف کرده اند: رشد دائم التزاید اقتصادی در توسعه اقتصادی که منتهی به تغییرات روانی شده و ساختارهای اجتماعی را تغییر دهد و منشأ تغییر ساختارهای اجتماعی گردد. آنها تغییرات ساختارها را به وسیله مدل می آورند و حتی موقعی که مدل برای هیچ کجا ندهند؛ یعنی سازمان برنامه ای نداشته باشد در وزارتخانه ها بخش آمایش و برنامه ریزی نداشته باشد. فقط توصیه ای و حتی موردی یک دستگاه خارجی یک شرکتی را در یک جا تأسیس کند، در کنار شرکت خود یک بانک بزند این را با یک مدل انجام می دهی؛ یعنی خود او حضورش را در یک منطقه برای ایجاد نیازها و توسعه نیازمندیها با یک مدل انجام می دهد، اساساً تعریف زیربنائی مدل در نظر ما این است که الان ذکر م کنم.

تعریف مدل: تنظیم یک تعریف عینی بگونه ای که عوامل متغیر درونزا و برونزا یک مجموعه متغیر، شناسائی شده و نسبت بین آنها تعیین گردیده و وسیله کنترل و هدایت تغییرها گردد؛ یعنی در حقیقت مدل وسیله کنترل تغییرات یک مجموعه است، برای اینکه بتوانیم تغییرات این مجموعه را کنترل کنیم باید قدرت ساده سازی آن را داشته باشیم. مثلاً ممکن است صد هزار عامل در یک جامعه وجود داشته باشد. هرگز این طوری نیست که شما بگویید واقعاً صد هزار عامل در جامعه ما نیست. در جامعه اگر بخواهید کلیه عوامل را جمع آوری کنید

بیش از صد هزار هم می‌شود؛ یعنی اگر می‌گویید اول وراثت است بعد کلیه رشته‌های ارثی را تعریف کنید و دخالت بدهید. آب و هوا و کلیه انگیزشها و تحریک پذیرها را احصاء کنید. این فقط برای جامعه نیست برای یک شیء کوچک هم به دلیل ارتباط همه اشیاء با این شیء (در نسبت) لازم می‌شود که شما همه اشیاء را، و صدها هزار چیز را در ارتباط با آن ببینید ولی شما این طوری که بیان نمی‌کنید. بلکه می‌آیید ساده سازی می‌کنید؛ یعنی آثار را دسته‌بندی می‌کنید، این دسته‌بندی‌ها باید یک امور ساده‌ای را در جمع بندی نادیده بگیرد، بعد یک اموری را که متغیرهای اصلی می‌داند مثلاً تبعی می‌بیند یک متغیرهایی را که ارکان این تغییرات هستند، یک تغییر را که موضوع نظر قرار می‌دهید ارکان آن تغییر را مورد توجه قرار می‌دهید. ما از همه جهت نمی‌خواهیم بشناسیم که چگونه تعبیر می‌کند. بلکه ارکان تغییر جامعه را می‌خواهیم، تغییر یک خصوصیت جامعه را می‌خواهیم و ارکان جامعه را ساده سازی می‌کنیم پس برای مجموعه مجبور هستیم که ساده‌سازی بکنیم ۱ - باید فرض کنیم که شیء بسیط نیست بلکه مجموعه است. ۲ - باید مجموعه را ساده کنیم و تا ساده نکنیم نمی‌توانیم برایش نمونه بسازیم. ۳ - باید از ساده شده‌ها قدرت نمونه سازی نظری داشته باشیم؛ یعنی نسبت بین دستها را تعریف بکنیم.

پس در تعریف مدل ۱ - باید آن را مجموعه بدانیم. ۲ - ساده سازی بکنیم. ۳ - نسبت بین ساده شده‌ها را تعیین کنیم، و پس از تعیین یک نتیجه می‌گیریم و آن نتیجه اینست که نمونه‌ای نظری از شیء متغیر عینی و مجموعه در حال تغییر به دست می‌آوریم. حال اگر موفق بشویم؛ یعنی نظریه ما نسبت به عوامل و نسبتهایشان صحیح باشد، باید قدرت تغییر مجموعه متغیر را داشته باشیم پس هنر مدل قدرت کنترل تغییرات است؛ یعنی همین نمونه است. ساختارها [؟] تعریف می‌شود. پیش فرضی که برای مدل است هرگز ساختارها نیست، بلکه چیزی که هست اینها هستند مدل شما انسان شناسی دارد (و هر مدلی چنین است) مدل شما جامعه شناسی دارد؛ یعنی حتماً از انسان تعریف دارد و قبل از تعریف انسان، این تعریفهایی را که می‌گوییم باید داشته باشد.

۱ - باید تعریف از حرکت داشته باشد.

۲ - تعریف از تکامل داشته باشد.

۳ - تعریف از محاسبه داشته باشد.

۴ - تعریف از حیات داشته باشد.

۵ - تعریف از انسان داشته باشد.

۶ - تعریف از جامعه داشته باشد.

اگر اینها را نداشته باشد نمی‌تواند مدل بسازد. این سه تا به منزله علوم پایه آن هست (محاسبه حتماً باید از تکامل باشد چون اگر معنای کمال نیاید، سنجش برای آن نمی‌آید) حرکت، تکامل، محاسبه. پس از این که این سه تا را به دست آورید، یکی از چیزهایی که دارای حرکت است، موجوداتی و زنده هستند و آنها هم باید تکامل داشته باشند و باید نسبت به آنها قدرت سنجش داشته باشیم بعد نسبت به انسان و بعد هم نسبت به جامعه باید این را داشته باشیم. پس ما باید نسبت به تکامل اجتماعی، مدل داشته باشیم و قدرت طراحی مدل

نسبت به تکامل اجتماعی را دارا باشیم آن وقت اگر نظر ما این باشد که عامل متغیر اصل تکامل اجتماعی، اقتصاد است که در دستگاه مادی این چنین می‌شود، از دیدگاه آنها به این دلیل اقتصاد، عامل است که می‌گویند آن حیات بجز اختلاف پتانسیل مادی، تحرک دیگری ندارد و اصلاً خودش چیزی جز اختلاف پتانسیل مادی نیست. وقتی این نظریه را دارند بیان می‌کنند طبیعتاً فکر، زبان، عاطفه و امثال اینها حتی خود عمل سنجیدن و همه شئون فکر، و شئون نظری محض آن، برخاسته از دستگاه رابطه اقتصادی است؛ یعنی به عبارت دیگر رابطه جامعه و جهان مرتباً به یک پیچیدگی جدید می‌رسد، همین که شما می‌گوئید نور و الکتریسته و غیر تسخیر کردم می‌گویند این که شما تسخیر کردید؛ یعنی یک مقدار نارسائیهای حیات را در فعل و انفعالی که بین جامعه و جهان واقع می‌شود حل کرده‌اید. می‌گویند این زیربنای اقتصاد است. حالا چه در شکل خاص سوسیالیستی آن باشد و چه در شکل سرمایه‌داری آن باشد، در این جهت متحدند و این طوری نیست که در دین دنیاپرستی‌شان در این قسمت اختلافی داشته باشند می‌گویند این منشأ یک نحوه تحرک‌هایی می‌شود که تحرک‌های روبنایی آن، از تحرک‌های عاطفی مانند شعر تا ریاضیات و فلسفه محض و امثال ذلک، متناسب با توسعه نیاز؛ یعنی توسعه انگیزش عینی آنها در جامعه پیدا می‌شود. بنابراین در نظر آنها، این کلمه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اضافه می‌کنیم، دو پسوند دیگر آن (اجتماعی و فرهنگی) یک نحوه مزاح است. می‌گویند: مدل اقتصادی است البته پیامدهای اجتماعی و فرهنگی هم دارد. بنابراین مهمترین چیزی که از نظر روبروی ماست، مدل اقتصادی دستگاه کفر است. در مدل اقتصادی دستگاه کفر طبیعتاً جهت‌گیری خاصی وجود دارد که انگیزش روحی سیاختارهای اجتماعی و کلیه تقسیمات اقتصاد کلان و خرد حتی اموری مثل بانک و امثال آن را می‌پوشاند.

حال براساس تطبیقی که گفتیم اگر روی این دقت خوبی انجام بگیرد و باید چنین نتیجه‌ای را بدهد؛ یعنی مخاطرات مدل اقتصاد مادی را برابر مسلمین بگذارد. اولاً باید خودش درست بشود بعد باید مخاطرات را درست بیان کند یعنی معلوم باشد این در جهت نقض و شکستن انقلاب که سهل است، بلکه در جهت شکستن اصل اسلامیت جامعه است. در حقیقت اختیار بشر هیچگاه سلب نمی‌شود که انسان دیگر مختار نباشد و نتواند دیندار باشد بلکه محدودیت اختیار پیدا می‌کند و حضور اختیارش بسیار ضعیف می‌شود. حضور اختیارش ضعیف می‌شود یعنی چه؟ یعنی دیگر انتظار نداشته باشید که حضور اختیارش در رفتار اجتماعی او باشد بلکه در رفتار اجتماعی او کسی دیگری حضور دارد مثلاً الان معاملات با پول انجام می‌گیرد شما می‌توانید مثل بعضی از افرادی که نقل می‌شود خودشان یک زراعتی در یک دهی دارند و می‌روند کشاورزی می‌کنند و خودشان هم مصرف می‌کنند. مثلاً گندم یا پنبه می‌کارد و خودش هم جمع‌آوری می‌کند و می‌رسید، لباس می‌پوشد. هم چنین روغن گیاه‌های آنجا و روغن دانه و پی را می‌گیرد و با آن چراغ روشن می‌کند؛ یعنی حضور اجتماعی او را شما می‌توانید به حداقل برسانید و بعد بگویید ایشان با این وصف که طبیعتاً هیچ‌گاه نمی‌تواند فرزندانش را در آن پوشش ذهنی نگه دارد، البته خود او هم فقط می‌تواند کم بکند و اسماء هر از چند گاهی که به مشهد یا قم مسافرت می‌کند و بر می‌گردد محال است که بتواند پیاده و یا با الاغ برود چون

کاروانسرای نیست که ایشان هر پنج فرسخ بایستند و استراحت کند، لذا مجبور است که از امکانات جامعه استفاده کند. می‌تواند به حداقل برساند و بعد رابطه خودش را با خدای متعال (که اصلاً معنی اقامه نمی‌دهد) را حفظ کند، اما اگر در جامعه آمد، به نسبتی که کار اجتماعی می‌کند یعنی با پول معامله می‌کند، با بانک معامله می‌کند به نسبتی که کار اجتماعی می‌کند در جایی می‌آید که اختیاراتش حضور در تخصیصها ندارد، حضور در ایجاد ساختارها و روابط و جاده‌های علمی و جاده‌های نظری و جاده‌های روحی و حساسیتها ندارد. وقتی که بالمره حضور در تنظیم آن ساختارها را نداشت معنایش این است که فقط رابطه‌اش با خدای متعال در یک حدی باقی می‌ماند و مرتباً به نظر بنده می‌آید تحت پوشش ساختارهای ایجاد شده قرار می‌گیرد؛ یعنی پسندهایش مرتباً عوض می‌شود، این طور نیست که پسندهایش به همان شکل باقی بماند.

ما مدل را به عنوان همان ابزار کنترل تغییرات اجتماعی کفار به رسمیت می‌شناسیم. البته شک ندارد که در جامعه اسلامی هم یک مدل‌های ناشناخته‌ای در امور روحی و ذهنی وجود دارد که برای کفار ناشناخته است. لذا مدل آنها در اینجا کارآمدی خوبی ندارد، آنها نمی‌توانند بفهمند که نماز چه اثری دارد، نماز جماعت چه اثری دارد، عزاداری برای سید الشهداء (ع) چه اثری دارد و اینها تا چه اندازه می‌توانند پسندها را سیطره خوش بیاورند، به عبارت دیگر، مدل آن را نشناختیم، نه این که مدل مندنیستیم و کنترل تغییرات نمی‌کند، بلکه در بخشی در مسئولیت تصمیم‌گیری آن به ما واگذار شده شناسائی نشده است؛ یعنی آنجایی که ما دست می‌بریم و دیکته شده‌های مدل اقتصادی که مال خودمان نیست را امضاء می‌کنیم در آنجا مورد هجوم قرار می‌گیریم. ولکن یک مدل‌های دیگری هم هست مثلاً این که ترکیب زیارات، دعاها، مناسک عبادی، حتی مناسک معاملات، مناسک ارتباط‌های مختلفی که هر فرد با افراد دیگر دارد در این بخشها کار خودشان را می‌کنند. در این بخش که حال تصمیم‌گیری نسبت به مقدمات یک کشور است در آنجا ما ضربه می‌خوریم و این باید درست روش بشود.

س) سؤال این بود که چرا ما مدل را مورد بحث قرار می‌دهیم نه خود علم اقتصاد را و این سؤال هنوز هم باقی است به این دلیل که خود این مدل بر انگیزه شده و به دست آمده از یکسری تئوریهای اقتصادی است. ج) پیش فرضهای قبلی آن هم؛ یعنی حرکت، تکامل، ریاضی، حیات، انسان و جامعه تا این که مدل‌های اقتصادی را بدهد.

س) تا قبل از علم اقتصادش را بعنوان پیش فرض ذکر می‌کنند و طبیعی است که ما برای خودمان هم یک سری پیش فرض ذکر می‌کنیم. اما از ابتدای علم اقتصاد که شروع می‌کنند و یک تئوری اقتصادی می‌دهند و بر اساس آن تئوری یک مدل برای مثلاً جامعه ایران ساخته می‌شود یک مدل برای این وضعیت فعلی جامعه ساخته می‌شود.

ج) اصولاً مدل توسعه که فقط برای جامعه ایران نیست بلکه برای کل جوامعی که می‌خواهند آنها را از یک مرحله به مرحله دیگری ببرند، است به عبارت دیگر مدل سرپرستی جهان سرمایه‌داری، نسبت به جهان سوم.

س) براساس یکی از تئوریهای اقتصادی یعنی ما وقتی می‌گوئیم نیاز است که سیر تکامل آن حدود اولیه و مبانی یک علم را بینیم، اگر ما علم اقتصاد را مورد بحث قرار ندهیم چگونه می‌توانیم بگوئیم سیر تکامل مثلاً این مدل توسعه چگونه بوده است؟ پس اول باید مدل‌های مختلف را بینیم؛ یعنی اول تئوریهای مختلف که بر اساس آنها مدل‌های مختلف نوشته شده یا بر اساس همین تئوری مدل‌های مختلفی بوده است را بینیم و بر این اساس جلو بیائیم؛ یعنی ما اگر از آنجا شروع نکنیم و یک مرتبه از یک مهره خاص و از یک مدلی که الان دارد پیاده می‌شود شروع کنیم، این به نظر شما خیلی از مبانی‌اش بریده نیست؟

ج) حتماً از روبنا به طرف بنا رفتن است ما همیشه دو نوع می‌توانیم سیر کنیم و بحث تطبیق هم همین است که آیا تطبیق را از مبنا آغاز می‌کنید؟ یا نه اساسی‌ترین بحث تطبیق، قدرت عملکرد است؟ یعنی در حقیقت ما از اینجا می‌آئیم که این در جامعه چه شبیهی را درست می‌کند، و اگر بخواهیم چند مدل را هم بسنجیم باز آن‌ها را به همین نحو بررسی می‌کنیم، به عبارت دیگر ما اول کار نمی‌گوئیم که صاحب کفایه یا صاحب معالم چه مبنائی دارد اینها را دیگر آسان می‌توان به دست آورد. مثلاً می‌شود افرادی را خدمت علماء متبحری مثل حاج آقای تبریزی فرستاد و در رابطه با مبنا سؤال کرد، اما بجای این که این کار را بکنیم، می‌گوئیم این رو بنا را به شکل صرفی و نحوی تجزیه بکنند، تجزیه منطقی هم بکنید و تجزیه اصطلاحی هم بکنید و بگوئید صاحب کفایه چه مبنایی دارد فقط در یک فصل هم کافی است. بعد می‌گوئیم در یک فصل کتاب صاحب قوانین هم اینکار را بکنید. بعد در رابطه با صاحب فصول هم همین کار را بکنید از رو بنا وقتی می‌روید معنایش این است که مبنای ارزیابی تان کارآمدی است.

س) عیب این روش این است که باید نسبت به هر فردی و هر مدلی ما اینکار را انجام بدهیم بخلاف این که اگر ما تئوریهای اقتصادی را شکستیم هر چه مدل بر اساس این تئوری باشد شکسته می‌شود.

ج) این شکست تئوریک است که غیر از ارزیابی کارآمدی است.

س) الان ما این مدل را که نقض کنیم تازه جواب این است که این مدل نقض شده و باید یک مدل دیگر از نظام سرمایه داری مطرح شود.

ج) مهم همین است که ما اگر بتوانیم از کارآمدها آغاز کنیم فرق آن با مبانی نظری همین است. شما می‌توانید

بگوئید اولین باری که علم اقتصاد در دنیا نوشته شده در دوران مثلاً «ارسطو» بوده است آمده تا دوران «

اسمیت» و بعد از دوران اسمیت، تجارت مبداء قرار رگرفته است بعد در فلان دوره از تجارت خارج شده

است. می‌توان این تاریخ را ملاحظه کرد و بعد در مبنا آمد و در پیش فرض اولیه‌اش هم ملاحظه کرد که به

ارسطو که می‌رسیده او انسان را اقتصادی محض تعریف نمی‌کند. ولکن اسمیت سود را اصل می‌داند و از

اسمیت که پایین تر می‌آید به افراد دیگری می‌رسید که اصلاً سود را هم اصل نمی‌دانند بلکه انگیزش و مصرف را

اصل می‌دانند. بعد می‌توانید بیابید تا به دانشمندان فعلی اقتصادی برسید و این طور سیر بکنید. آن سیر معنایش

دقیقاً سیر از مبانی است (نه از کارآمدی) این سیر در حقیقت درستی یا نادرستی را بحث می‌کند، نه پیروزی و

شکست را. این سیر کارآمدی است چون فلسفه ما هم فلسفه عمل است و کارآمدی را ملاک قرار می‌دهیم،



کارآمدی الهی؛ یعنی توسعه تعبد دلیل صحت و حقانیت و هرگاه که حقانیت و صحت بهم گره بخورند، کارآمدی مشروع درست می‌شود. تفکیک کردن آن هم به معنای این است که فقط در مورد صحت آن صحبت می‌کنیم. هرگاه که ما اثبات می‌کنیم که یک کار غلط است این غلط است در عینیت یعنی چه؟ یعنی قابل اجرا نیست و عینیت آن را کنار می‌زند. اگر عینیت، آن را کنار نزد و شکست آن را - ولو در دراز مدت - نتیجه نداد، بلکه تکامل دائم التزاید آن را نشان داد معنایش این است که در عینیت پیروز است حالا شما در ذهنیت نظری به غلط بودنش حکم کن؛ اما اگر شما کارآمدی آن را ارزیابی کردید و نشان دادید که کارآمدی این نسبت به دین چیست؟ و سه تا محدودیت به دست آمد: «محدودیت عینی، محدودیت نظری و محدودیت انگیزشی» این معنای غلط منطقی را نمی‌دهد معنای یک چیز دیگری را می‌دهد.

(س) کار آمد نبودن این مدل خاص را می‌دهد.

(ج) نه این مدل خاص، یک خطر است بعد مدل دومی و سومی و دهمی را اگر شما بیاورید هر مدلی که در این جهت کار می‌کند؛ یعنی درباره مدل‌های اولاً یک تصدیق کلی پیدا می‌شود که دانشهای کاربردی این تعریفی را که می‌کنید که علم به معنای [؟] علم به معنای نظری محض و علم به معنای کاربردی، علم به معنای ارزشی و علم به معنای عینی، این که به معنای عینی جهت ندارد این باطل می‌شود. همین یک دانه آن هم ابطال می‌شود کافی است و دیگر نمی‌شود به مدل دیگری تمسک کرد مگر اینکه اثبات بشود که خطر ندارد، به عبارت دیگر نقیض موجه کلی سالبه جزئی است. یک دانه آن که نقض بشود دیگر این نظریه بخش تجربی علم اقتصاد الهی و غیرالهی ندارد، شکست می‌خورد. می‌توانند الهی و غیر الهی داشته باشد؛ یعنی اعلام می‌کند که پذیرش علم اقتصاد بدون احراز عدم خطرش، باطل است، این طوری نیست که بگویند علم این حرفها را ندارد طبیعتاً اگر این مطلب صورت گرفت یک چیز دیگر هم حاصل می‌شود و یک زنگ خطری نسبت به کلیه علوم کاربردی پیش می‌آید، چون نه فقط نسبت به این بلکه نسبت به کلیه علوم کاربردی می‌گویند ضرر و خطری ندارد. نه، به چه دلیل خطری ندارد، اگر احتمال خطر تمام شد و مخاطره هم عظیم بود؛ یعنی ما الان این طوری معتقد

هستیم که تهاجم بر «بیضه» اسلام (اصل حیات اجتماعی اسلام) است امروزه مثل دوران مغول آمدن سر هر کوچه و با نیزه و شمشیره ایستادن و اعلام کفر کردن، دستور دادن به کفر نسبت، بلکه تهاجم امروز مدل است. البته مدل در بالاترین سطحش؛ یعنی در روش علوم و کل چیزی که مدل اقتصادی هم شاخصه‌ای از آن است، در مدل ریاضی و علوم پایه می‌آید و تهاجم اصلی در علوم پایه واقع می‌شود. تهاجم عینی آن هم به وسیله تصمیم‌گیری اجتماعی واقع می‌شود، به عبارت دیگر هر جامعه‌ای یک تعداد مسئولینی دارد که درباره کل آن جامعه تصمیم می‌گیرند و تصمیم‌گیری درباره مقدرات کل جامعه به دولت آنها انجام می‌گیرد. تصمیم‌سازی نسبت به تصمیم‌گیران به وسیله مدلها انجام می‌گیرد؛ یعنی اگر از ما سؤال کنند که مهاجمین بر اسلام چه کسانی هستند؟ می‌گوئیم کارشناسان تصمیم‌ساز. بگویند با چه چیز این عمل تهاجم را انجام می‌دهند و ابزارشان چیست؟ می‌گوئیم: مدلها. بگویند چه کسانی تحت این مهاجم قرار می‌گیرند؟ می‌گوئیم ذهنیت مسئولین تصمیم‌گیر. بگویند موضوع تصمیم‌گیری آنها چیست؟ می‌گوئیم: مقدرات یک کشور اسلامی. بگویند

مقدورات چیست؟ می‌گوئیم: از نیروی انسانی گرفته تا منابع طبیعی و نحوه‌ی ارتباط اینها با هم دیگر و حل آن چه منابع جامعه اسلامی است.

بنابراین بیان، غیر از این که بنیان نظری اینها بر اساس کفر و الحاد است (که این باید در علوم پایه تمام بشود، الان ما نمی‌خواهیم سراغ آنجا بروم) مهاجمه عینی در اسلام کجا واقع می‌شود؟ مهاجمه عینی به هر حال الان نسبت به مقدورات جامعه اسلامی دارد تصمیم گرفته می‌شود.

## بسمه تعالی

بیان تمثیلی از مدل سرمایه‌داری و مقایسه آن با ممدل اسلامی

## جلسه ۲

موضوع جلسه: اقتصاد - قیمت و ارزش و رابطه‌ی آن با جهت‌گایی

تاریخ جلسه: ۳۰ / ۱ / ۶۶

کد نوار: ۰۱۱۳ - ۱۳۰۸ - ۲۰۲۵

پیاده‌کننده: سید مهدی ناطقی

س (۱) این مسائل بانک را می‌خواستیم بررسی کنیم، مقداری از سؤالات بود که آن گونه که مطرح بود من عرض می‌کنم و بعد شما برای توضیح دادن تقدم و تأخر آنها را هر طور که توانستید مطرح بفرمایید. یکی این بود که جایگاه پول، ربا و بانک را در اقتصاد سرمایه‌داری حساب کنیم. یکی دیگر بانک و نظام بانکی، به صورت یک سازمان که در اقتصاد است چگونه عمل می‌کند؟ بعد جایگاه بانک مرکزی و آن چیزی که تحت عنوان دیکتاتوری اقتصادی در سرمایه‌داری عنوان می‌کنیم، یعنی در حقیقت بانک کنترل‌کننده‌ی کل اقتصاد می‌شود.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: بله

س (۱) بعد کیفیت مکانیزم عملکرد بانک، مسئله‌ی بعدی اعتبار و ملاک اعطای آن، توضیح بفرمایید که زمان چگونه به ضرر مصرف‌کننده، در اعتبارات تمام می‌شود. در همین زمینه این که ما چگونه از اعتباراتی که محور اعتبارات قرار می‌گیرد می‌آئیم اینجا که به هر حال مدت به مسئله‌ی معاملات نسبه کشیده می‌شود، به هر حال جایگاه معاملات نسبه در نظام بانکی سرمایه‌داری چه می‌شود؟ به عبارت دیگر، اگر مراتب مختلف واسطه را در معامله عنوان کنیم بتوانیم اینطوری حداقل بفرمایید که چطور می‌شود، ربا، آخرین مرحله از انحصار قرار می‌گیرد، یعنی انحصار در پول، برای کنترل اقتصاد نهایی‌ترین وسیله قرار می‌گیرد، اگر مسئله‌ی قرض الحسنه را صلاح بدانید، رابطه‌ی آن را با سرمایه‌داری، بانک سرمایه‌داری و اسلام توضیح بفرمایید بعد

یکی دیگر، تفاوت مبادلات در رابطه با استفاده از کردیت بانک، تفاوت مبادلات چرخشی توزیع و اعتباری که یک بازرگان فرض کنید در این زمینه از بانک به دست می‌گیرد، چگونه با استفاده از محوری می‌تواند اعتبار خویش را زیاد کند.

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحيم ... بارالها...»

قسمت اول بحثی را که بناست در خدمت شما باشیم این است که ببینیم قیمت و ارزش یعنی چه؟ و بعد سراغ کمی کردن پول بیائیم. در اینجا چند فرض هست که در ابتدا برای ملاحظه‌ی قیمت به عرض می‌رسانیم؛ گاهی هست که قیمت را برابر نیاز قرار می‌دهند، یعنی می‌گویند مطلوبیت، اینکه چیزی مورد نیازتان شما است، یک تصمیم می‌گیرید، مثلاً مشرف شدید به یکی از اکتاب مقدسه، و اکنون مغازه‌ها برای خریدن تسبیح باز نیست، اتفاقاً می‌بینید تسبیح تربت حضرت سید الشهداء (روحی لتراب مرقد شریف الفداه) در دست کسی است شما یک تسبیح عادی خواستید، اما حالا دیگر تسبیح تربت دارید، حاضرید که به آن شخص بگوئید: آقا جان؛ تربت به لحاظ انتسابش به حضرت سید الشهداء قیمت ندارد، هر چه شما بگوئید بگوئی باز کم گفته‌اید. من هم که تسبیح می‌خواهم و ثوابی که ذکر گفتن با آن تسبیح نزد خدا دارد، نمی‌توان اجر مادی برایش گفت. یک تسبیح که هدیه‌اش ممکن است در شرایطی مثلاً ده تومان باشد، ممکن است شما ملاحظه‌ی خرج سفر رفت و برگشت و همچنین تعیین اولویت را کنید و بگوئید می‌ارزد که من خرج تمام روزهایی که در این مسافرت هستم را به یک سوم تغییر دهم، ولی تسبیح داشته باشم. اگر از شما سؤال کنند که این تسبیح چه فایده‌ای دارد؟ می‌گوئید قیمت سفر من در نزد خدا و رسول صدها برابر می‌کند. من حتی خرجم را به یک سوم هم کم تغییر دادم و می‌ارزید که اکتفای به ضرورت کنم و نان بخور و نمیری را در سفر برای خود بردارم و بقیه را همه برای این تسبیح بدهم. یک وقت هم می‌بینید که شما در برابر وفور این تسبیح تربت قرار گرفتید و یک تسبیح تربت هم دستتان هست اما الآن برای ذکر گفتن، تسبیح را نمی‌خرید.

پس بنابراین بعضی قیمت را آورده‌اند روی وفور و کم‌یابی و چیزی که در مقابل آن قرار داده‌اند، نیاز شما است. این یک حرف است که نیاز فعلی شما را دارند نگاه می‌کنند، گاهی هم می‌گوئیم نه، نباید وفور و کم‌یابی را و نیاز و مطلوبیت و مکانیزم بازار و تخصیصش را ملاحظه کرد، بلکه اقتصاد باید هدایت و سرپرستی شود، باید قیمت‌ها طوری قرار بگیرد که رشد تولیدات، از مرحله‌ای به مرحله‌ای جدید قدم بگذارد، اگر بگذاریم به دست مطلوبیت، تغییر می‌کند، ولی سرعت تغییرش به این اندازه هدایت شده و کنترل شده نیست، پس می‌توانید در قیمت‌ها تصرف کنید. شیوه‌ی تصرف چگونه است؟ بعدها عرض می‌کنیم. می‌گوئیم اگر راهی باشد و بتوانید کاری کنید که قیمت‌ها به نحوه‌ای تنظیم شوند که علت پیدایش رشد در تولید، به میزان سرعتی که نسبتاً قابل محاسبه باشد برسد، معنای قیمت در اینجا با رشد تولید ناخالص ملی، یعنی رشد کمیات ثروت قرار دارد، یک معنی سومی می‌شود برای قیمت قرار داد و آن شناسایی است. این مرتبه آن است که بگوئیم ما یک جریان رشد کیفی داریم، نسبت تأثیر بشر، رشد می‌کند، نه تنها کمیّتاً بلکه کیفیتاً هم رشد می‌کند، وضعیت حالات روانی مردم تغییر می‌کند، شدت حرکت و کیفیت آن شدت حرکت، تغییر می‌کند. قیمت باید در رابطه با رشد و گسترش مورد توجه قرار گیرد، یعنی به جای ملاحظه کردن مطلوبیت و نیاز، باید جریان رشد مطلوبیت، مورد توجه قرار گیرد. رشد مطلوبیت هم نه تنها از نظر کمی، بلکه از نظر کیفی هم افزایش کمی شدت حاصل شود و هم فرد با اشتیاق بیشتری، در زمان بیشتری کار کند و هم نحوه و طرز کار کردن او کیفیتاً بالا رود، اگر کار ساده است، تکنیکی شود، اگر تکنیکی است تخصصی شود، نسبت تأثیر بشر در ارتباط با رشد شدت، ضرب در رشد کیفیت، باید باشد. یعنی اگر ملاحظه می‌شود الآن در یک جامعه مثلاً آفریقا یا در هند یا غیره که مردم آن کم‌کار هستند، بیکاری آشکار و نهان وجود دارد، باید شدت کار باشد، ولی این شدت روانی و شدت کار هم، نباید در کار ساده انجام گیرد، مرتباً باید نحوه پیچیدگی کار و هماهنگی و متشکل شدن کارها، با یکدیگر در هم ادغام شود، در جامعه یک جریانی پیدا شود همان گونه که جریانی در شدت کار فرد ضرب در تکنولوژی در حد تخصص قرار می‌گیرد، تخصص‌های گوناگون با همدیگر، هماهنگ در ارتباط قرار بگیرند، همدیگر را نقض نکنند تا این که در یک

عملکرد اجتماعی شدید، که از کیفیتی شدید و هماهنگی شدیدی هم برخوردار است، نسبت تأثیر آنها بالا برود. این مرتبه‌ی سوم.

پس ارزش، در ارتباط با رشد و گسترش و توسعه قرار می‌گیرد، از اینجا باید یک پله بالاتر برویم و آن این است که این رشد و توسعه و تحرک روحی و پیچیدگی فنی که پیدا می‌کند، حرکت مادی انسان، در چه جهتی است؟ چه انگیزه‌ای دارد، چه چیزی پشتوانه‌ی آن است، ماهیت آن تعلق، کشش، حب، و نیاز، چیست؟ نیازی است مادی و رای عالم ماده، یا نیازی است مادی برای عالم ماوراء ماده در جهت غایتی الهی. در این مرحله هویت نیاز را منقلب کنید، می‌گوئید تسبیح تربت، برای یک نیاز معنوی خریده می‌شود، علت شدت حرکت یک تعلق الهی است نه یک تعلق مادی. معنای ارزش در اینجا هماهنگی با غایت می‌شود که عملاً مفهوم رشد نسبت تأثیر مادی را برای سیر به طرف غایت وسیله قرار می‌دهد، نظر او به عالم ماده نظر بها نیست آن روایت شریف را من در اینجا بیان می‌کنم بعد آن ایها را بخوانیم.

«و نظر إلیها» که مقصد آن دنیا باشد «أعمده و من نظر بها بصرته» کسی که نظرش به دنیا به گونه‌ای باشد که ختم کار او، خود دنیاست، کور می‌شود و کسی که ختم کارش آخرت است، نسبت به دنیا مانند و سیله نگاه می‌کند بینا است. متن روایت را بعداً پیدا می‌کنم و خدمت شما تقدیم می‌کنم که عین آن متن را بنویسید که کلام مبارک امام باشد.

پس بنابراین، قیمت و ارزش، در ارتباط با جهت رشد و گسترش است. وقتی می‌گوئید هماهنگی با غایت، معرفی جهت را می‌کنید. حالا قیمت اول، نیاز قیمت دوم، رشد کمی شد، قیمت سوم، رشد کیفی و قیمت چهارم جهت شد و رشد کیفی در جهت منحل شد، وقتی که رشد کیفی را در جهت منحل می‌فرماید، جهت الهی و جهت مادی کیفیت تأثیرات پیدا می‌کنید، قیمت اسلامی و قیمت الحادی پیدا می‌کنید، درست مثالی در جهت عکس مثل تسبیح تربت، در اینجا عرض می‌کنیم، وقتی انقلاب مبارک جمهوری اسلامی پیروز شد، مقدار بسیار زیادی ویسکی، شراب فرانسوی در ایران موجود بود، مقداری هم در کشتی‌ها، جزء محموله‌های تجارتنی که پولش پرداخته شده بود، این اموالی که از نظر کفار، ارزش داشت از نظر مسلم ارزش ندارد، نه

فقط ارزش ندارد یعنی احساس نیاز به اینها هم نمی‌کند، بلکه حاضر نیست به کسانی که ابراز نیاز نسبت به آن می‌کنند بفروشد و پولش را بگیرد، پول این را هم قیمت قائل شدن به این هم در نزد تعلق الهی، ارزش الهی منفی است، باطل است، اکل مال به باطل است.

حالا اگر بگویند که این برای دارو، منفعت کمی دارد و در آنجا قابل مصرف است، گفته می‌شود نگهداری ده میلیون شیشه ویسکی برای این که ممکن است در عرض سال، صد نفر احتیاج دارویی به آن پیدا کنند و پزشک‌ها راه را، منحصر بدانند به مصرف صد شیشه از آن در یک کشور چهل میلیونی، می‌گوئید می‌دانید چند سال طول می‌کشد؟ ده میلیون را تقسیم بر صد بکن و دو صفر از ده میلیون را حذف کن و بین چند سال طول می‌کشد که ما بخواهیم این را مصرف کنیم، هزینه نگهداری آن خیلی بیشتر می‌شود، جایی را که می‌گیرد هزینه آن خیلی بیشتر می‌شود. پس بنابراین برای ما صرف نمی‌کند که تعدادی مستخدم نگه داریم، انباری را معطل کنیم، این ده میلیون شیشه را نگهداریم که در عرض سال، صد تایی آن را مصرف کنند، می‌گویند آن را به الکل طبی تبدیل کنید در سایر محصولات که مصرف آن جایز است. وقتی آن را به الکل طبی تبدیل می‌کنید و هزینه آن را هم می‌دهید ارزش در نظر کفار پائین می‌آید، در نظر مسلمین دارای ارزش می‌شود، یعنی وقتی استحاله‌اش می‌کنید آن را از خمر بودن به سرکه شدن در می‌آورید، در نظر کفار ارزش آن پائین می‌آید، چرا؟ آنها از ویسکی سُکر می‌خواهند، شما می‌خواهید این ماده از سُکر و نجاست در بیاید و امکانی برای بندگی شود، نه امکانی برای طغیان. در نظر شما امکانی که برای طغیان است، امکان زیان عظیم است. امکان زیان عظیم احترامی و ارزشی ندارد و باید زودتر برطرف شود.

حالا که اجمالاً اشاره شد که ارزش با جهت رشد و گسترش رابطه مستقیم پیدا می‌کند، آن وقت سراغ این می‌آئیم که عبارت را مختصر کنیم. بگوئیم گسترش نسبت تأثیر مادی، در جهت تقرب الهی، که این معنا را به صورت ساده‌تری می‌توانید بگوئید که گسترش زمینه تقرب، نسبت تأثیر همان زمینه تقرب است، زمینه برای ما وقتی تأثیراتمان نسبت به جهان افزایش پیدا کند چگونه می‌شود؟ زمینه بندگی خدا بیشتر می‌شود.

حالا اگر ارزش به این معنا شد، تصرف در تعریف اقتصاد انجام می‌گیرد. در این صورت پول واحدی کمی از این ارزش است. قیمت، واحدی است کمی نسبت به یک کالا درباره‌ی این ارزش، یعنی وقتی می‌گوئیم قیمت این استکان چقدر است، می‌گوئیم تأثیر این استکان را در گسترش کمی بفرمایید، آن هم گسترش خاص و گسترشی که در جهت بندگی خدا باشد. حالا می‌آئیم قدم دوم، که پول چیست و چگونه است؟

(س) قبل از این که وارد شوید، یک سؤال کنم اشکالی ندارد؟

(ج) بفرمایید.

(س) این که فرمودید قیمت ارزش را در چهار مرحله، هر مرحله‌ی به صورت مرحله‌ی قبلی اجمال به تبیین است، یعنی فرض بفرمایید که از مطلوبیت سؤال می‌کنند، می‌گویند گسترش کمی یا کیفی، اینها را باطل می‌دانید یا این که در یک جهتی آنها مطرح است؟ شما مرحله‌ی بالایی را فرض کنید گسترش کمی تکمیل کننده گسترش کیفی و یا بالعکس، مطلوبیت در قیمت بدانید.

(ج) معنی اجمال تبیین که می‌فرمایید در همه‌ی اطلاعات هست، به گونه‌ای تبیین واقع می‌شود که اصلاً معلوم می‌شود این اولی را که توجه کردیم، نسبت به یک ریشه‌ای غفلت داشتیم که ماهیت موضوع عوض شده، درست است که اجمال به تبیین است، سمت‌گیری در آخری نشان داده می‌شود، در آخری معنی نیاز عوض می‌شود، در اولی نیاز را مستقل از جهت، مورد توجه قرار می‌دهد و می‌تواند گمراه کننده باشد، یعنی نیاز را به صورت یک خاصیت جبری، فیزیکی، در بشر دیدند و بگوئیم آدم، متدین باشد یا نباشد به هر حال نیاز به ماده دارد، ما درباره‌ی تدینش نمی‌خواهیم صحبت کنیم، درباره‌ی نیازهای او و این خاصیت مادی می‌خواهیم صحبت کنیم، جدا کردن صفتی است که جدا نمی‌توان کرد، و جدا دیدن ما را به اشتباه می‌اندازد.

(س) همین بود که اگر می‌شود مثل همان بحث [؟] یک بار اگر از ابتدا بخواهیم برویم، اصلاً کاری با جهت نداریم، یعنی بررسی ما به گونه‌ای است که قسمت آخرش را الآن نمی‌توانیم بررسی کنیم چون مرحله‌ی



ابتدایی بررسی هستیم، [؟] بار اول که با مطلوبیت برخورد می‌کنیم، به گونه‌ای است که جایگاه نظر به غایت نیست.

(ج) درست است.

(س) اما دور دوم که [؟] فرض کنید. یک بار برخورد کردیم و چهار تای آن را رفتیم. حالا دیگر اگر خواستیم به مطلوبیت نظر کنیم، این مطلوبیت فرق می‌کند.

(ج) احسنت!

(س) آن مطلوبیت جهت‌دار است.

(ج) جهت‌دار است، اکنون دیگر نیاز را جریان رشد نیازها می‌بینیم، نیاز را یک امر جبری فیزیکی طبیعی که اگر جریان رشدی هم دارد. مستقل از ارزش الهی است.

(س) ولی می‌توانیم ادعا کنیم این باری که - دور دوم نگاه می‌کنیم، قیمت در رابطه‌ی با مطلوبیت، اگر چه مطلوبیت خودش در رابطه‌ی با جهت مشخص می‌شود، یعنی می‌توانیم این طور بگوئیم؟

(ج) تا یک مرحله‌ای که یک عنصر جدید ماهیت نیاز را تغییر ندهد، می‌توانیم اجمال به تبیین و دقت بیشتر بگیریم، ولی آن وقتی که دگرگون می‌کند برای خود نیاز، یک تعریف جدید می‌دهد، آن وقت دیگر در قبلی‌ها منحل نمی‌شود، یعنی تبیین آنها نیست، بلکه ارائه‌ی یک معرفتی است که نظر منهای تعلق به غایت را اثبات می‌کند نظریه و معادلاتش غلط بود. وقتی گفت آخر کار انسان بدون جهت محال است تعلق داشته باشد، تعلق‌های مستقل از جهت به معنی این است که جهتش مادی است، آن وقت می‌گوئید جریان رشد نیازها بر اساس تأثیر و تأثرات مادی چه ابزار اصل باشد و چه نیاز مادی اصل باشد پیدا می‌شود، و این را زیر بلیط اختیار و ایمان نمی‌برید. یک وقتی است که یک ماهیت جدید را وارد کردید، ماهیت جدید، اصل نیاز را منقلب می‌کند، برای آن تعریف جدید می‌دهند، تعلق سیر به طرف خدای متعال، به طرف غایتی که خدای متعال قرار داده، نیاز می‌شود حرکتی می‌شود که معنای این حرکت چه باطل و چه صحیح با معنای قبلی

کاملاً متفاوت است و این از مقال‌هایی است که به نظر من اگر خوب تشریح شود خیلی کار می‌کند. ان شاء الله تعالی.

(س) یک سؤال دیگر هم عرض بفرمایم؛ کل این مطلب این طور که من متوجه شدم برای این بود که مقدمه‌ای باشد برای اثبات این که تعریف اقتصاد جهت دارد.

(ج) نه فقط تعریف اقتصاد، توانی را که نام آن را قدرت مادی می‌گذاریم، این قدرت مادی، نه ادراک، از او جهت دارد، روابط هستی او هم جهت دارد، یعنی وقتی شما می‌گوئید فهم از عرق جهت‌دار است، یک عده برایشان ارزش دارد و یک عده برای خمر، عرقی که می‌گیرد (مسکر فرانسوی یا غیر ذلک)، درک آن که یک وقت می‌گوئید برای یکی مطلوب و برای دیگری مطلوب نیست و یک وقت هم می‌گوئید خیر، نسبت و تناسبی که بین این شیء و انسان است جهت‌دار است، یعنی می‌گوئید نسبت این دو شیء به هم متناسب با این سیر است، یا با این سیر نیست. یعنی یک نظام و مجموعه را متناسب با یک سیر و یک تبدیل می‌دانید و دیگری را نمی‌دانید، پس روابط هستی جهت‌دار می‌شود، روابطی می‌شود که گاهی باطل است «ان الباطل کان زهوقاً» و گاهی حق است که خدای مبارک و متعال برکت رشد در آن قرار داد.

(س) منوط به اختیار؟

(ج) منوط به اختیار. بعد از این بیان؛ قسمت دوم را به یاری خدا آغاز می‌کنیم، پول: کمی کردن، تعیین واحد، برای این ارزش است. ارزشی که عرض شد منحل در گسترشی است که آن گسترش، منحل در جهت است. اگر پول را این‌گونه تعریف کنیم، باید قوانینی که به آن رسمیت می‌دهد سازگار با این جهت باشد، یعنی در حقیقت اگر فرض کنیم پول به عنوان یک فُرم و ارزش به عنوان یک ماده، باید این فُرم با آن ماده‌ای که می‌خواهیم به آن، این شکل را بدهیم سازگار باشد. این قالب باید با آن محتوا بسازد. در اینجا پول شکل اسلامی پیدا می‌کند، یعنی واحد متناسب با ارزشی که در جهت الهی است و واحد غیر متناسب. چگونه می‌توانیم بگوئیم یک واحد متناسب است و یک واحد متناسب نیست! به عنوان مثال (من مثال را طبیعتاً مجبورم از آنچه که در جامعه است بزنم بعد شما این را چطوری می‌خواهید در روزنامه بنویسید، خودتان

می‌دانید) هر گاه یک قطعه‌ی اسکناس را در دست می‌گیرید که پشتوانه‌ای این رشد تولید ناخالص ملی، محاسباتی است که در بانک مرکزی انجام می‌گیرد و اذن به انتشار آن می‌دهند. آن محاسبات تعادل و عدم تعادل و رشد را بر اساس فرمول‌هایی که شدت مادی بشر را اندازه‌گیری کرده و در عینیت و تجربه موفق شده، قرار دادیم، یعنی هیچ وقت در محاسبات بانک مرکزی، سمن سرب، پول باطل، شدت مادی و شدت الهی و وضعیت روانی کیفیت گسترش تأثیر مادی، یعنی جهت الهی مطرح نیست.

آنجا می‌گویند حجم تولیدات، این اندازه است، مشروعیت و عدم مشروعیت مربوط به قوه‌ی قضائیه و قوانین این کشور است. جهت الهی دارد یا ندارد برای من مهم نیست. شدت تولید، شدت مصرف، تناسبی که بین این دو شدت جریان هست برای من مطرح است. پول به معنای یک قدرت خرید برای من شناسایی می‌شود، یک نسبت تأثیر مصرفی برابر نیاز مادی مصرف می‌شود و تولید هم تولید چنین قدرتی است. من نگاه می‌کنم و می‌بینم که حجم تولید چقدر است و متناسب با آن، اجازه‌ی نشر این اسکناس را می‌دهم. قوانین جعل اسکناس و تخلف از آن هم متناسب با همین دستگاه است. کسی صد تومان جعل کرده، آیا از نظر فقهی باید دست او را به عنوان سرقت یک مقدار از حجم اموال برید؟ یا آیا باید او را به معنای تصرف در نظام ارزشی کشور اعدام کرد؟ این مطلب را باید در فقه تمام کنند، بانک مرکزی می‌گوید این حرف‌ها را من [؟]، برای جعل پول در دنیا، در فلان جا، و فلان جا بیست سال زندان داده‌اند و این تجربه موفق هم بوده است. اگر بیست سال زندان بدهید، از انتشار بی‌رویه‌ی اسکناس جلوگیری می‌شود، یعنی پول، وارد بازار می‌شود. برای پول یک بازار قائل است که تولید کننده‌ی این بازار، عموم ملت هستند که حجم تولید ناخالص ملی را تولید می‌کنند، چه کسی منتشر و توزیع کننده‌ی این است؟ بانک مرکزی. هدایت کیفیت جریان را باز چه کسی به دست دارد؟ بانک مرکزی. پس پول واحدی است که در دستگاه مادی یک قدرت خرید کمی به حساب می‌آید، که با محاسبات و معادلات شدت تحرک مادی تعیین شده است.

بنابراین اگر شما بگوئید پول در دستگاه اسلامی برابر است با حواله، من بلا فاصله می‌گویم حواله کشنده کیست؟ حواله گیرنده کیست؟ مقدار کالای تحت حواله چقدر است؟ چه کمیتی دارد؟ این سه رکن حواله،

در پول نیست. می‌گویید: حواله دهنده دولت است. اما من می‌گویم خیر، دولت با یک فرمول این حواله را صادر می‌کند. حواله دهنده عموم ملت است به صورت مجهول، که روزی هزاران نفر به بازار تولید وارد می‌شوند و هزاران نفر هم از بازار تولید خارج می‌شوند اگر پشتوانه‌ی حجم اسکناس در گردش تولید است، ضامن تولید عده‌ای دارند وارد می‌شوند، عده‌ای از افرادی که ضامن تولید هم بوده‌اند دارد خارج می‌شوند و دست از تولید می‌کشند. حواله دهنده‌ها نه یک فرد مشخص هستند و نه یک مجموعه‌ی مشخص، حواله دهنده‌ها مجهول هستند. وقتی اسکناس ارزان می‌شود یقه‌ی هیچ کس را نمی‌توان گرفت. هیچ کس هم نمی‌تواند وقتی اسکناس گران می‌شود صحبتش را کند. اسکناس یک کالای ساده نیست، بلکه اعتباری است که نسبت به جهت رشد، اتصال دارد و مربوط است. غیر از وفور و کمیابی یک، دو و یا سه کالا است، اینطور نیست که شما بگوئید برنج هم گاهی ارزان و گاهی گران می‌شود! پول به همه‌ی کالاها اشراف دارد.

حال برمی‌گردیم و می‌گوئیم حواله گیرنده هم معلوم نیست. هزاران نفر حواله گیرنده در این مجموعه وارد می‌شوند و با این قدرت خرید قدم به بازار مصرف می‌گذارند، هزاران نفر از این مردم هم از دنیا می‌روند، در حالی که حواله گیرنده هم معلوم نیست. می‌گوئید قدرت خرید به بچه‌هایش ارث می‌رسد، اما می‌گویم نه! وضع این اسکناس به گونه‌ای است که در معادلات جا به جا می‌شود و جا به جایی آن به نحوه‌ی قرار می‌گیرد که به دست وراثت او هم نمی‌رسد. می‌گوئید به چه شکل؟ بعداً شکل جریان سازمانی آن را که عرض کردیم. شکل کار را هم می‌گوئیم اما فعلاً متولی گفتن شکل کار آن نیستیم و فقط این را می‌گوئیم که حواله گیرنده‌ها هم مجهول هستند.

سه: حجم تحت حواله نیز مجهول است. یعنی کمیّت کالایی که تحت این حواله قرار دارد معلوم نیست. پس کسی نمی‌تواند بگوید پول حواله‌ای است که دولت به عنوان یک سازمان صادر می‌کند و دولت مملک است، قدرت تملیک شیء دارد و حواله‌اش معتبر است، ولو این که افرادش عوض شوند. می‌گوئیم اگر قرارداد کنترات، واگذاری و جعله‌ی ساختن یک پُل که معلوم بود که شما صد تن تیر آهن، مقداری سیمان و یا فلان جنس بگیری و پُل بسازید، و در ازای مزد و سود هم از ما جنس تحویل بگیرید، این قراردادی بود که

یک طرف دولت و یک طرف آن هم شخصیت حقیقی بود و کالایی که بنا بود بدهند هم معلوم بود، این حواله حواله‌ی دولت خوانده می‌شود ولی پول (البته پول کاغذی) حواله‌ی دولت شناخته نمی‌شود. پول تحریری، به نظر می‌آید که کار پول تحریری یعنی چک درست است، کشنده چک معلوم است، گیرنده چک هم معلوم است و مقداری هم که تحت چک هست معلوم است. اما می‌گوئیم نه آن هم حواله‌ی اسلامی است. می‌گویید چرا؟ می‌گوئیم [؟] ملازم است، وقتی یک چک می‌نویسید، آن چک پول تحریری است ولی قوامش به واحدی است که آن واحد در دستگاه حواله‌ی اسلامی نمی‌تواند بیاید. چک برگه‌ی حواله‌ی نسبت به کالا نیست، بلکه برگه‌ی حواله‌ی نسبت به واحدی است که آن واحد معلوم نیست که ماهیتاً چند است، چیست، چه کسی می‌دهد و چه کسی می‌گیرد؟ یعنی اشکالاتی که در پول تحریری گفته شد، همه منتقل می‌شود برای دفعه‌ی دیگر.

دو: تازه اگر کسی حواله داد روی کاغذ عادی هم داد، روی پول هم نداد، گفت من ده تن آهن به شما می‌دهم و این حواله بُردند سر آن کسی که حواله سر او شده معین علیه محل نداد، کار این حواله چگونه می‌شود؟ مسئله دارد، نمی‌گویند که فوری اجرا صادر کن و شش ماه زندان کن. ما می‌گوئیم حواله‌ی بی محل، حواله‌ی بی محل شش ماه زندان دارد؟ ده روز مدت پشتش شش ماه زندان است، یا اینکه دادگاه دارد و قاضی حکم می‌کند که ایشان ندارد و احکام دین را برای او صادر کنید. احکام دین و مدیون را برای او جاری کنید. سه: در پول تحریری اعتباری که فرد در قدرت چرخش دارد از طریق قانون اجرای بانک به حساب می‌آید، آن وقت اگر کشنده‌ی چک هم، تخلف کند و ضامنی داشته باشد، می‌گویند هر دو را زندان کنید. به چه حساب؟ به اعتبار بانکی که به آن ضرر زده‌اند، پس بنابراین وضعیتی که برای احکام پول تحریری و پول انتشاری بانک مرکزی است هیچ کدام سازگار با احکام نیست. یک واحد کمی درست می‌شود که این واحد کمی با حرکت در جهتی که شدت حرکت صرفاً مادی باشد متناسب است، حالا می‌آئیم یک قدم این طرف‌تر می‌گوئیم؛ اگر پشتوانه‌ی پول، کالا شد، آیا تغییری پیدا می‌کند؟ یعنی گفتند مثلاً هر ده تومان برابر با این قدر گرم طلا است، و تا کسی طلا را پرداخت نکند این پول را به او ندهند و در هر زمان

هم قابل تبدیل به خود طلا باشد. این چه فرقی می‌کند با آن وقتی که گفتیم اعتبار محض باشد. اولین قسمتی که قرار می‌گیرد این است که نسبتی که فعلیت دارد، قدرت حرکت برای رفتن به جهتی به حساب می‌آید نه بالقوه؛ یعنی قدرت تولید موجود به حساب می‌آید نه آن که قدرت تولید مطلوب. هر چند موجود نباشد. بحث ذمه و ضمان و تکلیف و مکلف در اینجا طرح می‌شود که من مکلف هستم آنچه را که الآن می‌توانم تولید بکنم شما به حساب بیاورید، نه اینکه فلانی را وادار می‌کنیم که فلان قدر تولید کند، را به حساب بیاورید زمینه را برای او فراهم می‌کنیم که چنین کند. نقدینگی کالایی، ذمه‌ی فعلی شخص و قدرت تحت اختیار خود مکلف را به حساب می‌آورد یعنی می‌گوید چقدر پول داری و چقدر به عهده می‌گیری.

«والسلام»

## بسمه تعالی

بیان تمثیلی از مدل سرمایه‌داری و مقایسه آن با ممدل اسلامی

### جلسه ۳

موضوع جلسه: اقتصاد - قیمت و ارزش و رابطه‌ی آن با جهت‌گایی

تاریخ جلسه: ۶۶ / ۱ / ۳۰

کد نوار: ۰۱۱۳ - ۱۳۰۸ - ۲۰۲۵

پیاده‌کننده: سید مهدی ناطقی

... ما قدرت تولید مردم یک منطقه را محاسبه می‌کنیم و به عهده‌ی آنها واگذار می‌کنیم و شرایطی را به وجود می‌آوریم که در شکل فردی آن آنها مجبور به تولید شوند، اول مثال می‌زنیم و بعد در شکل جمعی آن. خیلی فرق دارد که من بگویم: «جناب آقای امیری چقدر پول نقد داری، چقدر کالا تولید کردی؟ چقدر می‌توانی قول بدهی که تولید کنی؟» یا بگویم: «لازم نیست آقای امیری درباره‌ی این که چقدر می‌توانند تولید کنند نظر بدهند، شرایطی را ایجاد می‌کنم که این قدر بدونند.» با خود ایشان هم مذاکره‌ای شده است؟ نه لزومی ندارد مذاکره‌ای بشود. این را نسبت به فرد شما نمی‌توانید انجام بدهید چه خاصه به جمع. شما وقتی قول می‌دهید که من تهیه می‌کنم، همه‌ی خصوصیات را ملاحظه می‌کنید و ضامن می‌شوید که غیر مشروع تولید نکنید و الا آخر، ولی وقتی گردن شما می‌گذارند که صحبت این حرف‌ها نیست، شرایط زندگی بر شما سخت گرفته می‌شود، از اضافه کاری تا رشوه، از رشوه تا خیانت‌های مختلف، در خدمات یا خود کیفیت تولید باشد یا غیره. می‌گوید پس بعضی کالاها باید برگردد بعد به آن می‌گویم نه! شما گونه‌ای آن را سازماندهی می‌کنید که این فشار مرتباً منتقل شود عوض این که به مرغوبیت کالا لطمه بزند، به سهم مصرفی لطمه بزند و در درجاتی که شما معین کردید اسیر شوند، لطمه به روحیه‌ی تولید کننده و مصرف کننده می‌زنید، نه لطمه‌ی به کالا، کالا را سعی می‌کنید بهتر کنید تا قدرت شما بالاتر برود.

پس بنابراین پول واحدی است کمی، که باید متناسب با جهت گسترش و توسعه باشد، جهت گسترش و توسعه یک وقتی است که اصل در آن توجه به دنیا است لا غیر، یک وقتی است که اصل در آن توجه به خدا است لا غیر و دنیا را وسیله‌ی برای بندگی خدا می‌بیند، حقانیت و باطل بودن اکل مال و اندازه‌گیری مال و قوانینی که معین می‌کند مالیت مال را، گاهی من گمان کنم که برای بحث امروز یک ساعتی [؟] برگشت می‌کند به خدا می‌کند و گاهی به پرستش دنیا،

(س) فرمودید چطوری [؟]

(ج) سقع یعنی باطل و ثمن یعنی قیمت، قیمت باطل.

(س) هجی آن چه می‌شود؟

(ج) با «ث» است حالا می‌خواهید خاموش کنید تا من

تاریخ جلسه: ۶۶ / ۲ / ۸

موضوع جلسه: دنباله‌ی بحث قیمت و پول

کد نوار: ۰۱۱۳ - ۱۳۰۹ - ۲۰۲۶

پیاده کننده: سید مهدی ناطقی

تاریخ تایپ: ۸۵ / ۱۰ / ۱۸

«بسم الله الرحمن الرحيم ... بارالها...»

بحث قبل درباره‌ی قیمت بود، در اولین قسمتی که درباره‌ی پول می‌خواستیم صحبت کنیم و گفتیم پول، واحد کمی قیمت است و عرض کردیم که قیمت گاهی در ارتباط با وفور و کمیابی نسبت به نیاز است و گاهی در رابطه‌ی با رشد تولید ناخالص ملی است، به عنوان یک مرتبه‌ی از رشد نیاز، گاهی نیاز موجود و گاهی در ارتباط با جریان رشد نیازها است، که در ارتباط با گسترش نیاز صحبت می‌شود و معنی رشد و توسعه را می‌دهد و گاهی هم در ارتباط با جهت است که اساس مطلب به کلمه‌ی جهت ختم شد. حالا از



کلمه‌ی جهت به بعد را شروع به صحبت می‌کنیم، تمام آن صحبت‌هایی که بعد از جهت شد همه برای توزیع جهت بود، حالا فرض می‌کنیم که قیمت اگر در ارتباط با جهت واقع شود به صورت یک سنگینی، یک سقل به طرف خاصی که آن طرف جهت است خودش را نشان می‌دهد و لذا ما می‌توانیم از قیمت به عنوان یک توان، یک قدرت تأثیر، ذکر کنیم و این قدرت تأثیر بسیار فرق دارد که آن را با قدرت ارضاع کسی عوض بکند، قدرت ارضاع نیاز. قدرت مصرف یا قدرت خرید به معنای قدرت ارضاع نیاز معنا شده است، تا این مرحله‌ای که می‌گوئیم قدرت تأثیر در جهت خاص معنای آن خیلی فرق می‌کند، اگر به معنای قدرت تأثیر در جهت خاص باشد معنای آن این است که وسیله می‌تواند باشد برای گسترش تأثیرات مادی، در زمینه‌ی بندگی الهی یا بندگی دنیا. قدرت تأثیر افزون‌تر معنای آن این است که گستره و زمینه افزایش پیدا کرده، دائم التزاید شده، قدرت تأثیر کمتر، معنای آن این است که زمینه با آن سرعت گسترش پیدا نمی‌کند، به عبارت دیگر در اینجا در حقیقت باید یک مثال کوچکی را اگر شود ذکر کرد در پاورقی و تشدید کرد و بعد آمد سراغ این توانایی و در آن توانایی دقت کرد که با گسترش در جهت بندگی خدا چگونه باید رشد کند؟

برای مثال عرض می‌کنیم: یک وقتی است که شما از قم به تهران می‌خواهید بروید، فرض کنید می‌خواهید به تهران بروید، سوار یک اتومبیل هستید که سرعت ثابتی دارد یعنی حرکت ضرب در طول، زمان در واحد طول، تغییراتی که در زمان انجام می‌گیرد. نسبت آن به طول سرعت را به شما می‌دهد، مثلاً سرعت شما ثابت است روی ده کیلومتر، در ده دقیقه‌ی اول سرعت سنج شما همان ده کیلومتر نشان می‌دهد، در ده دقیقه دوم همان ده کیلومتر، ده دقیقه سوم همان ده کیلومتر، همین جا است که سرعت شما ثابت است، حرکت هست ولی خود حرکت تغییری ندارد، خود حرکت در مقیاس طول ثابت است. گاهی می‌گوئید خیر؛ در ده دقیقه‌ی اول روی سرعت ده کیلومتر در ساعت حرکت می‌کردیم، ده دقیقه‌ی دوم روی سرعت بیست کیلومتر در ساعت، ده دقیقه‌ی سوم روی چهل کیلومتر در ساعت، اینجا نسبت آن را که می‌سنجیم تغییرات اضافه شده، یعنی سرعت تغییر کرده است، نسبت آن هم دو برابر است در هر دقیقه دو برابر سرعت قبل را داشتید، گاهی است که (این فرض دوم) تغییرات سرعت شما افزایشش روی یک معادله نبوده، روی چند

معادله بوده یک منحنی باید بکشیم، در ده دقیقه اول، در ساعتی ده کیلومتر سرعت را نشان می‌داده، عقربه‌ی سرعت نما، در ده دقیقه دوم شده بیست کیلومتر، در ده دقیقه سوم جایی که بشود چهل کیلومتر، شده شصت کیلومتر، در ده دقیقه چهارم جای این که شود صد و بیست کیلومتر یک مرتبه شده صد و هشتاد کیلومتر، اینجا یک منحنی برای سرعت آن رسم می‌فرمایید. یعنی تغییرات سرعت شما، نیز دارای تغییر بوده است.

اگر تغییرات سرعت شما دارای یک واحد باشد، می‌گوئیم شتاب سرعت این قدر است، ولی شتاب نیز دارای تغییر باشد دیگر صحیح نیست که بگوئیم شتاب، باید بگوئیم نرخ شتاب، یعنی نرخ که تغییرات شتاب به وسیله‌ی آن ملاحظه می‌شده، حالا اگر شما اتومبیل را عوض بفرمایید، وسیله‌ی حمل و نقل را عوض کنید، از یک سطح سرعت وارد یک مقدار سرعت وسیع‌تر شوید، دیگر نمی‌توانید تغییرات و نرخ شتاب را هم به سادگی در یک منحنی بیاورید، باید چند منحنی و نسبت، بین چند منحنی را ملاحظه کنید، این قدم اول مثال.

قدم دوم مثال؛ اشیاء در تغییری که می‌کنند حتماً خواصی را از دست می‌دهند مثلاً آهن به اکسید آهن تبدیل می‌شود، تغییرات آهن با تغییرات اکسید در تبدیل شدن آن به یک چیز دیگر حتماً متفاوت است، حالا اگر کسی این صحبت را بکند بگوید آهن در هر لحظه خود با لحظه‌ی دیگر فرق دارد و لذا نمی‌توانید بگوئید پوسیده شدن آن مساوی است، تغییر کردنش مساوی است، آهنی که اکسید شده شما زود متوجه می‌شوید که زمان آن فرق دارد، ولی آهنی که تازه از ذوب آهن درآمده با آهنی که مدت‌ها مانده، با آهنی که ولو اکسید نشده هنوز، هر کدامش متفاوت است.

پس بنابراین می‌توانیم بی‌شمار، یعنی با یک تعداد مبهم آهن ملاحظه کنیم که هر کدام آنها دارای یک سرعتی در نفس تغییر کردن و تبدیل شدن هستند. در اینجا صحیح است بگوئیم که سرعت آهن برابر با تغییرات خود آهن است، نرخ شتاب آن روی تغییرات خودش بیاید، هر وسیله نرخ شتاب متناسب خودش را دارا است، این تا اینجا. یعنی در هر مرحله‌ای تبدیل به چیز دیگری می‌شود ولی با چه سرعتی؟ با سرعت

متناسب با خودش، اگر ما گفتیم که عوض شدن و رشد کردن آن قیمت هم از این قانون بیرون نیست، در هر مرحله‌ای از رشد، یک سرعت متناسب یک ثقل متناسب، یک توانایی متناسب با خودش را دارد، آن وقت نسبت آن به جهت، که چقدر تأثیر داشته باشد در آن جهت، متناسب با وضعیت خودش در جایگاه می‌شود، یعنی زمان و مکانی که قرار دارد، حالا می‌آئیم داخل متن صحبت می‌کنیم؛ این مثال در پاورقی تمام، چه نحوی بیاوریم در نوشته، بیاوریم یا نیاوریم آن یک بحث دیگری است.

حالا صحبت ما این است که پول به عنوان یک توان در حال تغییر، یک توانی که دارای یک نرخ شتاب و دارای یک زمان خاصی است، این زمان به نفع هدف و گستره و جهت خاصی در حرکت است، شما دیگر این پول را که دارای این توان اقتصادی هست، جاری می‌بینید به صورت یک جریان، یک تغییر، آن را ملاحظه می‌کنید، پول در دست من و در دست سایر افراد که در یک نظام اقتصادی زندگی می‌کنند، مرتباً تغییر می‌کند، یعنی قدرت تأثیر آن دارد به طرف یک گستره‌ای تغییر می‌کند، کنترل این تغییر که در جهت خاص باشد، آن را یک سازمان به عهده دارد، در دستگاه کفر، اسم آن سازمان بانک است. آن سازمان چه کار می‌کند؟ چگونه این کنترل را انجام می‌دهد؟ این سازمان شدت جریان را در بخش‌های مختلف اجتماعی کنترل می‌کند یعنی یک بخش تولید، یک بخش توزیع، یک بخش مصرف دارید و مجدداً تولید یک چیز دیگری یعنی چه؟ بخش مصرفی شما دقیقاً با بخش تولیدی در پتانسیل نیروی انسانی برابر است، این جریان مرتباً در حال رشد است، یک طرف آن کارخانه است و محصول را تولید می‌کند و یک طرف دیگر آن هم نیروی انسانی دارد تولید می‌شود، پس در حقیقت داریم گستره‌ی تأثیر را یک طرف آن انسان قرار می‌دهیم به عنوان یک شیء، تخصص، اطلاعاتم احاطه‌اش بر کیفیت‌های قوانین مادی بیشتر می‌شود، یک طرف دیگر آن هم اشیاء مادی هستند، در این بین که ملاحظه می‌کنیم یک رابطه‌ی وجود دارد و آن الگوی توزیع شما است که چگونه این دو تا را مربوط به هم‌دیگر کنید، این مجموعه‌ی سه عنصری که تولید، توزیع، مصرف، یا زیر مصرف می‌نویسید تولید نیروی انسانی یا جریان شدت نیاز بیشتر انسان، تغییر؛ حالت روانی، متناسب با گستره‌ی امکانات، حالت ذهنی متناسب با گستره‌ی امکانات، تحرک عینی متناسب با گستره‌ی امکانات،

یعنی در این سه بخش روی انسان اثر می‌گذارد، یکی حالت روحی؛ کیفیت تحرک آدم و شدت آدم را، یکی وضعیت ذهنی و یکی وضعیت تحرک عینی، این سه تا، متناسب با گسترشی که امکانات دایم التزاید پیدا می‌کنند باید با هم بالا بیایند.

یک منتج‌های دارد؛ منتجه آن است که شدت اثر، در جهت مادی یا الهی، گسترش پیدا کند، شدیدتر بشود، اثر مادی یا نرخ شتاب آن متناسب با تقرب بالا رود، یا نرخ شتابش متناسب با رشد بالا برود، عرض شد سازمانی که فرماندهی این شدت جریان را به عهده دارد بانک است، پس بانک را که خوب در اینجا شناختیم، آن وقت عرض می‌کنیم بانک از چه طریقی این کار را انجام می‌دهد. بانک یک معادله‌هایی دارد که روی آن معادله‌ها اجازه‌ی تزریق قدرت پول و قدرت امکانات مادی را به بخش‌های مختلف می‌دهد، یعنی کنترل جریان، هماهنگ سازی این شدت جریان. کسی که شدت جریان را در جهت مادی می‌بیند و عینک او جز شدت جریان مادی برای ماده را نمی‌تواند ببیند، شدت جریان را بر مبنای دیگر، بر مبنای حُبّ دیگر، تعلق دیگر غیر از ماده نمی‌تواند به رسمیت بشناسد، علاوه بر این؛ در صورتی که می‌شناسد قابلیت دایم التزاید بودن آن را قبول ندارد، اگر کسی بانک قرض الحسنه‌ای زد این دایم التزاید نیست، می‌گویند چرا نیست؟ می‌گویند برای این که اعتباراتی را که در اینجا می‌گذارند مصرفی توزیع می‌کنند، برای رفع نیاز محتاجان وام می‌دهند، شما یک بانکی در نظر داشته باشید فرضاً تعاون اسلامی، اگر در سال بتواند پانصد میلیون تومان پول آنجا بگذارند، ایشان پانصد میلیون تومان وام بدهد، پنجاه تومان، بیست تومان، ده تومان به فقراء، بانک مرکزی می‌گوید شما دارید به مردم ظلم می‌کنید، می‌گویند چرا ظلم می‌کنیم؟ می‌گویند برای این که پول؛ مثلاً از این پانصد میلیون، سیصد میلیون آن می‌شد اعتبارات تولیدی، دویست میلیون آن می‌شد اعتبارات توزیعی، حالا یک وقتی از پانصد میلیون زیاد می‌آوردید یک مقدارش را هم قرض می‌دادید، نمی‌شد ده میلیون را هم می‌دادید اعتبارات مصرفی، برای رفع نیازمندی‌ها، می‌گوئیم چرا؟ می‌گوئید شما وقتی که سیصد میلیون تومان را اعتبارات تولیدی ما نمی‌توانیم ارز در اختیار کارخانه‌ها قرار بدهیم، می‌گوئیم خودشان پول داشته باشند، می‌گویند نه؛ پول، در جامعه به صورت یک قدرت است، یک مقدار در دست آن

آقا، یک مقدار دیگر را سازمان دهی این بانک از دست مردم می‌گیرد و به آن آقا می‌دهد، در حقیقت همه‌ی مردم شری هستند برای این که سرمایه‌گذاری برای تولید کنند، اگر در تولید سرمایه گذاری کردند قدرت تولیدی آنها بالا می‌رود، باید من این پول را به ارز می‌دادم، مواد اولیه، قطعات، تکنیک وارد می‌کردند، و این وسط کارخانه می‌خریدیم، تکنولوژی را می‌خریدیم، حق استفاده از یک تکنیک می‌خریدیم، متخصص می‌آوردیم تا این که تولید اینجا بالا رود، شما می‌گویید مردمی که آمدند پول دادند راضی نیستند، گفتند به محتاج‌ها قرض بدهید، می‌گویید مردم چنین حقی را ندارند، چرا؟ پول پول خودشان است، نرخ پول پائین آمد کارخانه‌ها خوابید، این آقا نمی‌تواند کاری بکند که این نرخ پول پائین نیاید، در گاو صندوق خانه‌اش بگذارد و درش را قفل کند قیمت پول وقتی نصف شد نصف شده.

پس پول به عنوان یک قوت، قدرت اقتصادی در یک جهت، نمی‌تواند جدا و منفک شود از بانک و بانک نمی‌تواند از الگوی تولید، الگوی توزیع و الگوی مصرف جدا شود. شدت جریان را هم که ملاحظه می‌کنند متناسب با این الگوها است. بانک وقتی که الگوی تولید و توزیع و مصرف یا تولید نیروی انسانی دایم التزاید از نظر قدرت کمی و کیفی، نمی‌تواند اگر با این الگوها تصمیم‌گیری‌ها و معادلاتش نخواند، کار کند. پس شدت جریانی را که می‌بیند در ارتباط با یک سازمان‌های دیگر است، این سازمان‌ها باید هماهنگ با هم کار کنند، بانک درست است که روی سر اینها قرار گرفته، اما قدرت خدماتی توزیع، قدرت تولید نیروی انسانی مجدد، هماهنگ‌سازی‌اش را از طریق بانک قرار می‌دهد، ولی در عین حال جدا هم نیست، در یک مجموعه کار می‌کنند و همه‌ی آنها با هم در یک جهت دارند حرکت می‌کنند. از اینجا دقیقاً روشن می‌شود که چگونه در بانک موجود و در بانکی که با الگوی تمرکز همراه است با الگوی سلب اختیار همراه است، چگونه در آن اعتبار، اصل قرار می‌گیرد؟

یعنی، اصل قرار گرفتن اعتبار حول آن اعتبار، این نقدها به کار گرفته شود. معنای آن این است که اگر شما جنسی را تولید کردید، فشار این جنس، قدرت جهت دادن آن به دست شما نباشد، آن را چه کار می‌کنید؟ به پول تبدیلیش می‌کنید، تبدیل به قدرت اقتصادی می‌کنید، قدرت اقتصادی را در بانک می‌گذارید. بانک در

وام دادن این تصمیم می‌گیرد که به کجا تزریقش کند. این قدرت را کجا مصرف کند و کجا به کار بگیرد. اختیار پول شما را به آن کسی می‌دهد که واقعاً محتاج نیست و شرایط قرض برای او صادق نیست، و از قدرت مال شما برای او ایجاد یک سعه می‌کند. برای چه چیزی ایجاد سعه را می‌کند؟ برای این که حاصل این سعه، ایجاد یک سعه‌ی خاص، در یک سمت‌گیری خاصی شود، پس بنابراین پولی که به یک تاجر داده می‌شود، برای این که ارزی که در اختیار او قرار می‌دهید تا کالا وارد کند، الآن پول نقد ندارد، یا به اعتبارات تولیدی می‌دهند، یا به الگوی تولید و توزیع می‌دهند، الآن پول نقد ندارد، پول نقد دیگران، قدرت آن به این آقا داده شده تا این چرخ اعتبارات به گونه‌ای انجام بگیرد که مطلوب این سازمان، تولید و توزیع و مصرف است.

حق مصرف باز نحوه‌ی توزیع آن گونه‌ای در اینجا انجام گرفته که متناسب با این الگو باشد، یعنی شما از کاری که کردید کمتر از قدرت خود می‌توانید بهره ببرید، اگر رتبه‌ی شما در رتبه‌ای است که باید در این دستگاه و در این سازمان کم بهره ببرید، در این ماشین بزرگ چه سمتی را به عهده دارید، چه مهره‌ای هستید، تا بگویم آنجا چه مقدار روغن باید زده بشود؟! تا بگویم چه مقدار فشار باید بیاید، چه مقدار باید فشار نیاید؟ پتانسیل‌ها چه مقدار باید متوجه آنجا بشود، چه مقدار متوجه نشود تا این که این ماشین خب کار کند. خوب حالا؛ (خوب عنایت بفرمایید) در چنین دستگاهی که اعتبارات اصل است، که در جهت خاصی، به کیف خاصی حرکت کند، طبیعتاً قدرت نقدینگی باید تبعیت کند از قدرت اعتبار. یک ساختاری از اعتبارات در نظر مبارک شما باشد، باید به اینجا که مسئول تولید است، مدیر عامل تولید است، اعتبار چندین میلیون تومانی تخصیص داده شود، بیست میلیون تومان باید به فلان کارخانه تخصیص داده بشود، حق تصمیم‌گیری آن با چه کسی است؟ به مدیر عامل. پس مدیر عامل، مدیر دویست میلیون تومان اعتبار شد، ماهیانه هم پولی که به او می‌دهند متناسب با مقدار کارش هست، ولی کار او هم باز در این ساختار تولید به صورت یک مهره است، صاحبان سرمایه در آنجا هستند، سرمایه را نقد به دست آوردند؟ کاری نداریم، توانستند این اعتبار را کسب کنند، وام گرفتند و آمدند در این شرکت سهم خریدند، ما کاری نداریم، مؤسسه‌ای است،

دولتی است که تأسیس شده است، شرکت، دولتی است که تأسیس شده بر مبنای تعلق به ماده، چه نحو تعلق؟ تعلق داریم التزاید.

چرا می‌گویید؟ چون رشد داریم التزاید را در ماده شرط کردید. یعنی صاحبان سهام هم تا وقتی به رسمیت شناخته می‌شوند که داریم التزایدی شرکت را بپذیرند و الا شرکت ورشکست می‌شود. اکنون در اینجا می‌بینید حتی ارزش کالا در شکل نقد هم باید از این جریان تبعیت کند، هر چند ما قبلاً هم گفته بودیم که قیمت در دستگاه کفر و در دستگاه اسلامی مساوی نیست، ولی نحوه‌ی موازنه جریان شدت و نسبت تأثیر آن تابع است. شما می‌گوئید اگر می‌خواهید به دستگاه تولیدی قرض بدهید عیبی ندارد، ولی به دستگاه توزیع دیگر قرض ندهید. اما می‌گوئید نمی‌شود، باید کالا شبکه‌ای در اسرع وقت از در کارخانه به عنوان یک سازمان تولید، بیرون بیاید و طبق الگوی مصرفی به مصرف کننده‌ها برسد، آن گاه شما سؤال می‌کنید: اگر نشود چه اتفاقی می‌افتد؟ می‌گوئید اگر نشود، در این سیکلی که در تولید و مصرف وجود دارد اختلال به وجود می‌آید، رشد داریم التزاید نرخ شتابش پایین می‌آید. پول برای مردم است اما به تولید کنندگان، و توزیع کنندگان قرض داده می‌شود و متناسب با قرضی که داده می‌شود قدرت مصرف اینها هم بالا می‌رود. یعنی چه؟ یعنی متناسب با میزانی که اینها قدرت نوکری برای رشد تعلق مادی دارند، به آنها حق مصرف داده می‌شود.

در این جا می‌خواهیم ببینیم که آیا ربا را می‌شود حذف کنیم؟ ربا؛ کسی که پول بیاورد و به این سازمان بدهد به او اضافه می‌دهند و پول را هم به مردم می‌دهد و در ارتباط با زمان اضافه می‌گیرد، اگر این شدت جریانی که در باب اعتبارات گفته شد راجع به رشد تأثیر است، رشد تأثیر که نمی‌تواند در زمان واقع نشود، نرخ شتاب حتماً زمان می‌خواهد. آنجا می‌گفتیم زمان، طول و تغییرات هم در آخر دوباره زمان می‌شد، اما حالا می‌گوئیم کمی کردن نرخ رشد شتاب. اگر بناست نرخ شتاب رشد داشته باشد، از این منحنی سرعت به منحنی سرعت دیگر و از این منحنی شتاب به منحنی شتاب دیگر برویم و اگر بناست تغییرات از اکسید به آهن، از آهن به فولاد تغییر پیدا کند، این در زمان واقع می‌شود. اگر شما آن را کمی کنید و در این رشد اثر مادی زمان را اصل قرار دهید، و همین را در دستگاه طول منعکس کنید، اصل قرار دادن زمان، در رشد

نسبت تأثیر پول، به شما امکان و ابزار می‌دهد که بتوانید با همین معادله، با کسانی که پول در دستشان است معامله کنید. حالا چرا حتماً باید زمان دخالت کند؟ چون حرکت ماده و تأثیرات مادی اصل است و نمی‌توانیم زمان مادی را نیاوریم و نرخ شتاب مادی در زمانی مادی قابل رشد است. اگر شما می‌گویید رشد موهبت الهی است و خدا تفضل می‌کند و در این باب ایجاب می‌کند. اصلاً مفروض نمی‌تواند باشد. این که بگوئید شدت را خدا می‌دهد و در یک لحظه منقلب می‌کند، این طور نیست.

اگر شما بر مصرف تحریص زائد کنید، بن بست و بحران ایجاد می‌کند و اگر بر مصرف تحریص کمتر کنید، حرکت ایجاد می‌کند، اگر بخواهید تحریص نرخ‌دار کنید باید در کنار تبلیغات مصرفی‌تان خود، زمان رشد و زمان متناسب را در اختیار مردم قرار دهید. زمان متناسب یعنی چه؟ یعنی بگوئید آقا جان؛ شما که خیلی ولع برایتان ایجاد شده برای کار کردن با این تبلیغاتی که ما درست کرده‌ایم، باید مهار شده اختیارتان را سلب کنید و در اختیار ما قرار بدهید تا بتوانیم به این یُمَنِّهِمْ (تمناهی) که برایتان ایجاد کرده‌ایم. ببریمتان یک تحریکات و تبلیغاتی برای مصرف انجام می‌گیرد و یک پتانسیلی ایجاد می‌شود. این پتانسیل باید با ابزار خاصی متناسب با رشد، کنترل شود، باید از این آقا سلب اختیار شود، ولی سلب اختیار معقول. سلب اختیار معقول چگونه انجام می‌شود؟ این که نرخ داشته باشد و بگوئیم «تُمَنِّی» در چه زمانی، چقدر اضافه، تا توانایی و توانمندی اقتصاد را در همه‌ی قسمت‌ها مدیریت کنیم. پس بانک در جوهره‌ی معادله‌اش ربا است، در جوهره‌ی معادله‌ی بانک باید ربا رعایت شود، و در الگوی تولید و توزیع و مصرف باید زمان رعایت شود. رعایت زمان، به معنای کمی کردن رشد توانایی، در واحد زمان است، می‌خواهید توانایی مالی شما زیاد شود، می‌گویند واحد زمان را به آن اضافه کن. آن وقت دیگر خیلی راحت می‌توانیم یک واحد برای مقیاس قدرت شما بگیریم، که واحد پولی باشد و در واحد زمان نسبت آن را ملاحظه می‌کنیم و می‌گوئیم توانایی شما را، با واحد پولی‌مان اندازه‌گیری کردیم، مثلاً یک میلیون را. این توانایی مثلاً در یک سال نه درصد قابل رشد است. می‌گویند اگر کسی ربا را در چنین الگویی رعایت نکند، محکوم به شکست است. اگر تولید کننده هستید، باید نرخ ربا را رعایت بفرمایید، اما می‌گویید: می‌گویی نه نرخ ربا را رعایت نمی‌کنم. می‌گویند که



محکوم به شکست هستید، می‌گویید چگونه؟ می‌گویند شما یا قیمت کالای خود را خیلی بالاتر از نرخ ربا می‌دهید یا پائین‌تر یا تبعیت می‌کنی، اما اگر بالاتر دادید؛ شرکت‌های مشابه می‌آیند و بازار شما را می‌گیرند و محکوم به شکست هستید. اگر پائین‌تر دادی هر چند در اقتصاد در یک کالا مسلط شوید، کالاهای دیگر را که پائین‌تر از نرخ ربا ندادند، قدرت به دست گرفتن رشد تکنولوژی را پیدا می‌کنند، قدرت شما برای سرمایه‌گذاری در رشد تکنولوژی در حجمی که تحت سیطره‌تان هست، برابر حجمی که تحت سیطره‌ی آنهاست، نیست. می‌گویید یعنی چه؟ می‌گویید شما ده میلیارد تومان را در یک سال با نرخ کمتر مدیریت می‌کنید و به دلیل نرخ کمتر، به جای ده میلیون به ده میلیارد رسیده‌اید، به نظرتان می‌آید سود شما خیلی بیشتر از کسی است که یک میلیون یا ده میلیون داشت ولی نرخش بالاتر بود، ولی ما می‌گوییم در مجموع اینگونه نیست. ده میلیاردی که شما در صنعت رادیو در دستتان بود، ده میلیاردی که دیگری از ده یا صد نفر، در صنعت ساعت در دستش بود، آنها رعایت نرخ ربا را می‌کردند، چون رعایت می‌کردند حجمی را که نهایتاً به رشد تکنولوژی ساعت تخصیص پیدا می‌کرد، بالاتر از رشد تکنولوژی رادیوی شما است.

بنابراین آنها یک تکنیک‌هایی را به دست می‌گیرند که بعد می‌توانند بالای سر شما پل بزنند، و رادیوهایی درست کنند که از قدرت آن فاقد هستید، می‌گوید چگونه؟ می‌گوید آنها رفتند رسیدند به ترانزیستور، به چیپس، به صنایع سلیس، حالا دیگر با رادیویی که می‌سازند، رادیوی شما دمده می‌شود و کنار می‌رود و شما هم قدرت خرید تکنولوژی آنها را ندارید. می‌گویند آنها زمان را رعایت کردند و شما رعایت نکردید، وقتی شما داشتی ساعت فخر درست می‌کردی [؟]، آنها رفته بودند روی صنایع الکترونیکی، وقتی شما (ساعت فخری سوئیس) بهترین ساعت را هم درست کردی، آنها از بالای سر شما سر در آوردند، از داخل رادیو و تلویزیون، آخر کار رسیدند به صنایع سلیسی یعنی صنایعی که با شیشه کار می‌کند، حالا آنها آمدند ساعتی درست کردند، که ساعت سوئسی را باید دور بیندازی و دیگر به درد نمی‌خورد و ساعت‌های ژاپنی از ساعت‌های سوئسی بهتر است. پس می‌گوید واحد زمان را باید رعایت کند تا قدرت سرمایه‌گذاری متناسب با رشد را در تکنولوژی داشته باشد. رشد تأثیر نرخ شتابی دارد، آن نرخ شتاب باید در شبیه مراتبش منعکس

شود. چگونه می‌شود سلب اختیار از مردم و آمدن پول حتی در یک سازمان و کنترل جریان آن کرد به گونه‌ای که رشد تولید، توزیع و مصرف را در اختیار داشته باشد؟ می‌گویند امری اجتناب ناپذیر است.

بحث دیگر اینکه وقتی ربا اصل می‌شود، زمان به نفع شخص مولّد کارگر نمی‌چرخد، بلکه زمان متناسب با مناصبی که در الگوی سازمانی رشد شما هست می‌چرخد. این یعنی چه؟ یعنی می‌آییم حقوق کارگر را بالا می‌بریم، می‌گویند نمی‌سازد، می‌گویم چرا نمی‌سازد؟ می‌گوید برای این که کالا قابلیت تولیدش را از دست می‌دهد. چطور از دست می‌دهد؟ تا حالا حق مصرف را به یک نفر با این قدرت می‌دادید، حالا آن را روی همین تقسیم کنید، می‌گویند انگیزه‌ی حرکت برای اداره‌ی آن مناصب بالا از بین می‌رود. می‌گویند کلیه‌ی تسهیلات باید متناسب با الگویتان باشد. گسترشی هم که دایم‌التزاید پیدا می‌شود در صورتی است که این معادله را بخواهید رعایت کنید. می‌گویید این معادله را اگر رعایت نکنید که توزیع قدرت مصرف، قدرت تأثیر مادی متناسب با این جریان و این ساختار جریان نباشد، و بخواهید معادله‌ی آن را به هم بزنید، ماشین‌تان قفل می‌شود. فرض کنید که یک جایی شمال شهر گذاشتید، جای خوش آب و هوا، که امکانات و غیر ذلک همه چیز هست و منزل مدیران در اینجا است؛ یک جا هم هست جنوب شهر، بد آب و هوا، آب ریز اینها رطوبت و رسوباتش زیر پای اینها می‌آید، هوایی را هم که کثیف می‌کنند بالای سر اینها می‌آید و راکد می‌شود. زمین جنوب شهر تهران مرطوب و هوایش هم کثیف، شمال شهر زمینش خشک و هوایش هم تمیز. جاده‌های آن هم عین همین حکم را می‌کند، این جا به نسبت جمعیت جاده بسیار کم آن جا زیاد، ما می‌خواهیم دیگر الگوی شهرسازی‌مان را عوض کنیم، بالا را به نسبت جمعیت جاده کم بدهیم، پائین را جاده زیاد بدهیم، می‌گوئیم این چرا می‌گوید برای این مدیر نمی‌رسد سر کارخانه برود؟ وقتی نرسید برود کارخانه قفل می‌شود، از کارمندان و کارگرها در عمل هماهنگ سازی‌شان در یک کارخانه که به صورت سازمانی می‌چرخند به دست مدیرعاملشان سلب اختیار شده است. مدیر عامل برای تنظیم آنجا یک ساعت که دیر برود ضررش به خود کارگرها بیشتر از این است [؟] خودشان را به کارگرها برسانند.

مدیر بانک دیر برسد آنجا و نتواند اعتبار را امضا کند و وقت بگذرد، ارز نمی آید و کار این کارگرها عقب می افتد و نانش آنها به مخمسه می افتد، می گوید شما جاده‌ی ظاهری‌شان را باز کردید و جاده‌ی رشد و مصرفشان را تنگ کردید. می گوید یک ساختمان، یک ساختار و یک نظام است که باید با رشدش متناسب باشد و باید از فرمول آن تبعیت کند. فرمول تمرکز یعنی سلب اختیار، باید سلب قدرت مصرف هم باشد و توزیع اختیارات باید توزیع قدرت مصرف هم باشد و بالاتر از این، باید رشد تکنولوژی هم در جهت ارضاع این‌ها باشد و در مراتب نازل‌اش به درد پائینی‌ها بخورد.

پس بنابراین، ما که گفتیم تغییرات اقتصادی متناسب با زمان خاص خودش است و نرخ شتاب است که معین می کند دایم التزاید بودن قدرت نسبت تأثیر، چه مقدار می تواند گسترش پیدا کند و از این منحنی به منحنی دیگر انتقال پیدا کند، در صورتی است که شما در توزیع قدرت مصرف هم اختلافتان را رعایت کنید، یعنی الگوی سازمانی‌تان را حفظ کنید. در این صورت هر چه بالاتر می روید زمان به نفع بالاتری‌ها بیشتر می چرخد و هر چه پائین تر و به سمت پایین مخروط می آید زمان به ضرر اینها می چرخد. در اینجا، هم باید نسبه محور شود، یعنی هر چه حتی اگر سنار هم شاگرد لوله کشی دارد، در بانک بگذارد، یعنی اگر می خواهد یک یخچال هم قصدی بخرد، در این صورت هم مصرفش در نسبه برود و هم قدرت تولیدی که کرده برای سازمان اعتباری برود، از پولی که در بانک می گذارد چقدر اضافه به او می دهند؟ به آن اندازه‌ای است که جنس نسبه که می خرد دوبرگ از آن کم شده. می گوییم چرا می گوئید دوبرگ کم شده؟ می گویند اگر نسبه نخرد، تازه جنسی را که می خرد سود آن پولی را که به او دادند، مثلاً ده هزار تومان در بانک گذاشته، نه درصدی که در سال به او می دهند، دوازده درصد بانک بعلاوه‌ی حداقلش پنج درصد هم توزیع کننده‌ها و توزیع کننده‌ها، هجده درصد، کالایی که این مصرف کرده کشیدند، پس آن نه درصدش هیچ، نه درصد اضافه هم داد. که از روی پول خودش هم بود. این برای وقتی است که نقد بخرد. اما وقتی که او را تحریک کنند و بگویند بیا نسبه بخر، آن وقت می آیند وقتی که می خواهد نسبه بخرد می گویند آقا به نرخ بانک هم حرفی داری که پول رویش بدهی؟ یعنی دوازده درصد هم رویش می کشند، دوازده درصد با هجده درصد، می شود

سی درصد این آقا پرداخت می‌کند از روی پول خودش، در سال در اختیارش قرار می‌دهند. دلخوش است که پولش را در بانک گذاشته و نه درصد می‌گیرد، یخچال را دفعتاً نمی‌خواهد بخرد بلکه قسطی می‌خواهد بخرد ولی در مجموعه که نگاه می‌کنیم می‌بینیم از روی پول خود این آقا سی درصد دارد می‌گیرد.

(س) [؟]

حالا ملاحظه بفرمایید وقتی که قسطی می‌خرد به یک معنا خریده است و به یک معنا سلب اختیار نسبت به قدرت تولید آتی است، یعنی نسبه نه فقط در کالا اصل شده، بلکه در خرید قدرت کار انسان هم اصل شده و در اینجا که ملاحظه بفرمایید می‌بینید که اعتبار، اصل باید قرار گیرد، یعنی قدرت سلب اختیار و سازماندهی در جهت خاصی، اصل قرار بگیرد یعنی زمان اصل قرار بگیرد نسبت به آن چیزی که الآن نقد است.

«والسلام»

## بسمه تعالی

بیان تمثیلی از مدل سرمایه‌داری و مقایسه آن با ممدل اسلامی

### جلسه ۴

اقتصاد پول و جایگاه آن در نظام سرمایه‌داری

حجت الاسلام و المسلمین حسینی: «بسم الله الرحمن الرحيم... بار الها...»

[...] قرار گرفتن واحد زمان به این شکل، قطعاً در دستگاه اسلامی ما نیست. حالا ببینیم شدت را در دستگاه اسلامی به چه وسیله کنترل می‌کنند، چطور ایجاد می‌کنند. باید دید که جهت علاقه عوض می‌شود، یعنی حرکت برای پرستش ماده نیست، افزایش آن هم به وسیله آثار مادی نیست. ماده و قدرت تأثیر مادی رشد تأثیر دایم التزاید داریم، ولی نه از موضع محور قرار گرفتن، بلکه از موضع تابع قرار گرفتن است.

شدت ایمان به خدا زیاد می‌شود، وظیفه خودش می‌داند که بیشتر و بهتر کار بکند، نه این که این را می‌پرستد، تکالب سر دنیا نمی‌شود. تنازع سر دنیا نمی‌شود. ساختار رشد جریان تأثیرش هم از این باب نیست. طرف قرض را خدای متعال می‌داند، کسی که می‌خواهد قرض بدهد، ایجاد کننده قدرت را خدای متعال می‌داند. موهب برکت را آنی که هبه می‌کند، وهاب را خدای متعال می‌داند. موجب این هبه را خدای متعال می‌داند و واقعیت هم دارد که با عنایت خدای متعال شدت پیدا می‌شود، حالت روانی گاه منقلب می‌شود، از یک درجه، به یک فاز دیگر می‌رود، طبیعتاً به تبعیت شدت روحی که عوض می‌شود چه در بخش نظری و چه در بخش عملی، شدت عملی هم منقلب می‌شود.

شما ببینید این حرکتی را که بسیجی‌ها دارند، روی رشد فرمول نظامی به وجود می‌آید؟!!

روی تحدید و تحلیل مادی به وجود می‌آید؟ اگر این بیاید در باب فکر کردن، قطعاً اختراعاتی درست می‌شود، اگر در باب تحرک اجتماعی و سازندگی بیاید، درست می‌شود، ولی نه برای پرستش لذات، نه برای دلباختگی به سوی آنها؛ اگر ما تغییر و تحدیدها را مادی کنیم و اختیارش را هم سلب کنیم، از مردم به

دیگری بسپاریم، طبیعتاً واحد زمان و تأثیرات مادی اصل قرار می‌گیرد. اگر ما حُب و بغض را الهی کنیم، نفرت و تعلق را الهی کنیم، اصلاً زمان و نرخ و شتابش با مادیات قابل محاسبه نیست، بر مادیات حکومت دارد.

برای امور فکری شدید کار می‌کند، وقتی گیر می‌کند، علت حرکتش خوف از شهرت نیست، خوف از این است که مبادا وظیفه‌ام را در خانه مولا کم انجام داده باشم، بلند می‌شود دو رکعت نماز می‌خواند و التماس می‌کند، تقاضای قوت می‌کند، تقاضای حدّت می‌کند، تقاضای فهم می‌کند، ممکن است حدّت را نفهمم، این مطلب را من بفهمم، بتوانم وظیفه‌ام را انجام بدهم، در انجام دادن وظیفه‌ام کمکم کند.

«تکلم‌ام، سکوت‌م، قیام‌م، قعود‌م، حرکت‌م و شدتم»، همه را قرار بدهید آن طوری که خودتان دوست می‌دارید. «هبلی رضاک» رضای خودتان را می‌خواهم.

تکیه‌اش به جای دیگر است، تزلزل ندارد، آرامش دارد، به موهبتی که از طرف اوست قدرت و تسلط پیدا می‌کند.

زمان بدست مؤمن می‌چرخد، نه آنکه خودش زمان را می‌پرستد و اسیر تغییرات زمان است. دیگر هیچ لزومی ندارد که بخواهیم نیازها را متمرکز و سلب اختیار کنیم، هماهنگی آن‌ها از طریق اطلاعات انجام می‌گیرد. همین که بدانند به نفع مسلمین نیست، از این رشته کار کردن دست می‌کشند، مسلمین برای رسیدن به فلان فرمول فیزیکی احتیاج دارند که شب و روز تلاش می‌کنند، در اپراتور است نماز می‌خواند، در دستگاه آزمایشگاهش کار می‌کند، می‌گویم چرا؟ می‌گوید مگر نمی‌دانید الان اسلام و مسلمین در موضعی قرار گرفته‌اند که باید فلان فرمول کشف بشود، و فلان اثر کشف بشود، و در اختیارشان گذاشته بشود.

«یعمل و یخشاه» هم کار می‌کند و هم می‌ترسد کم کار کرده باشد، ولی نه ترس[؟] «یعمل و یرجی» رجایش با خداست، نه این که به شهرت مردم است.

حالا اگر ما در این دستگاه نگاه کنیم، نباید اعتبارات را اصل قرار بدهیم، نسبه و سلب اختیار و زمان را اصل قرار بدهیم و بر اساس نسبتی که بین واحد زمان و واحد پولی ما هست هماهنگ سازی و حرکت‌های

اقتصادی را بدست بیاوریم؛ هماهنگی اگر بوسیله اطلاعات است و پتانسیلش ایمان است، شدت جریانی که اینجا درست می‌شود، غیر از شدت جریانی است که آنجا درست می‌شود. بنابراین پول مردم دست خود مردم باشد، بانک از وضعیت یک سازمان خاص برای کنترل اعتبارات و کنترل شدت جریان‌ها و هدایتشان لازم نیست [آگاه] باشد، هدایت از طریق بدست داشتن ابزار رفع نیازهای مادی انجام نمی‌گیرد، هدایت رشد، از جای دیگر و بر محور دیگر انجام می‌گیرد.

این مسجد محور هدایت می‌شود نه بانک. حول مسجد، آموزشگاه‌ها و مجله‌ها و روزنامه‌ها و دستگاه‌ها و رسانه‌های جمعی در واحدی، در جمعیت کوچک و بزرگ، آنها می‌توانند بر اساس دعوت به خدا کار را جلو ببرند، مسجد جامع اصل قرار بگیرد.

ولایت و حُب چه در ساختار کفر جاری بشود، چه در ساختار ایمان و پرستش اثر مادی لازم‌اش زمان‌بندی کردن تأثیرات مادی است، بر خلاف این که حُب در ساختار الهی حاکم بر زمان می‌شود. نمی‌شود آن را زمان‌بندی‌اش کرد، عرض می‌کنم مگر گسترش تأثیر را نمی‌خواهد؟ گسترش تأثیر که در اینجا پیدا می‌شود، به مراتب شدیدتر است. می‌گویند نمونه عینی بدهید؛ می‌گوییم جبهه است.

اگر تا حالا نمونه عینی نداشتیم، الحمد لله حالا که نمونه‌ی عینی داریم، اگر آن وقت لازم بود آقا ۱۴۰۰ سال قبل از این مردم این طوری فداکاری می‌کردند، بیاییم در حوزه‌ها بگوییم آقا در گوشه حوزه‌ها با کمترین بضاعت مادی بیشترین تحقیق را یک محقق گاه با کمترین بضاعت مادی از نظر شهرت، از نظر شاگرد، از نظر پول و اقتصاد انجام می‌داد. یعنی نه ملت او را می‌شناختند و جایگاه سیاسی داشتند، و نه شاگرد زیادی داشتند و نه پول زیادی داشتند، گوشه یک حجره‌ای نشسته بود و مشغول کارش بود.

ادراک نظام و مجموعه را به مسلمین بدهید، اطلاعات متناسب هم بدهید و بگویید، الان مسلمین چه کار دارند می‌کنند و چه کار نمی‌کنند، متناسب با آن، رابطه را جور بکنید. کسانی که کار می‌کنند، کارشان را حتماً در مجله علمی چاپ می‌کنند. می‌گویند آقا ما به این جا رسیدیم، این مهره بن بستش است، هیچ دریغ ندارد که این به کجا [؟] بعد عده‌ای دیگر هم دارند تحقیق می‌کنند. می‌گویند، این بن بست اگر حل بشود،

فلان مشکل مسلمین بر طرف می‌شود. یک عده‌ای دیگر تحقیق می‌کنند می‌گویند، آقا این مشکل اگر حل بشود در برابری با کفر به فلان قدرت می‌رسیم، طبیعتاً یک عده شدید شبانه روز می‌کوشند سبقت می‌جویند، «و سارعوا الی مغفره من ربکم و استبقوا الخیرات» مردم را به حرکت در می‌آورد، «تعاونوا علی البر» مردم را به حرکت در می‌آورد.

آن وقت سازمان‌های تحقیقی هم درست می‌شود، نه این که نمی‌شود، امکانات جاهایی که لازم هست برای تحقیقات وسیع، موقوفه درست می‌شود. مثل جایی که آدم نماز بخواند، هم کنار مسجد محله، آزمایشگاه درست می‌شود، هم در خانه فرد آزمایشگاه درست می‌شود، هم آزمایشگاه بزرگ، کنار مسجد جامع موقوفه است.

هر کسی که نشان داد که می‌تواند کار بکند، در آن سطح بزرگتر آن جا می‌آید، هوس هم نمی‌کند که بیاید تنازع بشود، آن جا رفتن را برای خودش، پرستیژ نمی‌داند می‌گوید، یک ساعت دستگاه مهم مسلمین را من چه طور صرف بکنم به یک توهمی که برایم پیدا شده است، مگر این که در دستگاه‌های کوچکی که در خانه دارم، دستگاهی که در مسجد محله یا یک آزمایشگاه کوچک، آن جا هست، مطمئن بشوم که دارد مطلب به یک جایی می‌رسد که اینجا الان نمی‌تواند جوابگو باشد.

آن وقت تازه سعی می‌کند تا آن جا که می‌شود سراغ آزمایشگاهی که کنار مسجد جامع هست نرود. سعی می‌کند اگر بشود در همان مسجد محله برود، مسجد محله را هم سعی می‌کند برای آزمایشگاهش نرود. تا بشود در خانه‌اش [کار می‌کند]. از امکاناتی که دیگران بهتر از من می‌توانند استفاده بکنند من آنجا نروم. با یک وسواس و بد بینی نسبت به خودش و اعتمادی به خدای متعال و شدت در حرکت، بهترین نحوه تخصیص واقع می‌شود. از مقدرات نسبت به رشد و تأثیری که لازم دارد.

حالا پول در چنین شکلی ضرورتاً باید نقدی باشد، نه اعتباری.

توان اعتباری دارد ولی توان تابع نقد [ندارد]، می‌شود نسیه کرد، قرض داد ولی تابع نقد، نه نقد تابع اعتبار.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.



س) جمع بندی را بصورت تیتروار بیان بفرمایید.

ج) بله تیتروار اگر بخواهیم، عرض می‌کنیم که پول دارای یک قدرت و توانایی است که تواناییش دقیقاً مربوط هست (یعنی قیمت) قیمت دارای یک توان است، گاهی هم مربوط است که در چه نظامی از تولید، توزیع، مصرف، این توانایی پیدا شده است و رشد می‌تواند داشته باشد. در آن دستگاهی که پیدا شده بعد مرکز شدت جریان این بانک می‌شود.

بانک به عنوان یک سازمانی که اختیارات را منحل می‌کند، به دست مدیریتی که هماهنگی این اختیار را نسبت به آن قدرت‌ها در دست دارد. و بانک خودش باید نسبت به معادله زمان تابع باشد، نسبت بین رشد تأثیر و زمانی که می‌برد. معنایش این است که ولایت کفر، ولایت پرستش اثرات مادی، بانک را به پذیرش ربا الزام می‌کند، و اصل قرار دادن زمان، در تمام مهره هایش نقش می‌گیرد و تا واحد خود پول متبلور می‌شود. پول چیزی نیست جز کمی کردن قیمت، قیمت هم با توان برابر است؛ یعنی زمان در نفس توان دخالت می‌کند.

اگر این را ملاحظه بکنید آن وقت پولی نمی‌تواند از نرخ تورم مطلقاً جدا بشود؛ یعنی میل کاذب همیشه باید وجود داشته باشد، یعنی شدت جریان تمایلات؛ نسبتش با شدت قدرت عینی اقتصاد فاصله داشته باشد. مثل علفی را که جلوی گوسنغد می‌گیرند و برایش نمی‌دهند تا راه بیاید دنبال سر آدم، نرخ تورم، چنین نسبتی را باید همیشه داشته باشد و زمان یا اعتبار نسبت به قدرت نقدینگی اصل می‌شود. نقدینگی تابع زمان است، یعنی تابع نسبه است. این قسمت اول، قسمت دوم از اثر دوم، این را با خود بسنجیم. همیشه توزیعی که می‌شود، در حق مصرف، متناسب با مرحله و نسبتی است که در یک سازمان دارد. چون سازمان اصلش را بر پرستش آثار مادی قرار داده. آن که ثروتش بیشتر است یعنی دارای توانایی مادی بیشتری است.

پول‌های دیگر حول پول این بنده خدا می‌چرخد، پول او هم حول پول بزرگتر تا می‌رسد حول زمان، این پول می‌چرخد.

بنابراین، زمان به نفع قدرت مندان و کسانی که اختیاراتشان در دستگاه سلب شده، به نفع گسترش یافتن قدرت تأثیر مادی یک عده خاصی است، حتی تکنولوژی هم در این شکل می‌چرخد.

قسمت سوم را هم عرض کردیم، اگر محور حُب تغییر پیدا کند، اصولاً تمام تقسیمات و تنظیمات عوض می‌شود، نه این که نسیه نیست و اعتبار نیست، ولی اعتبار تابع نقد است، نه نقد تابع نسیه.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.